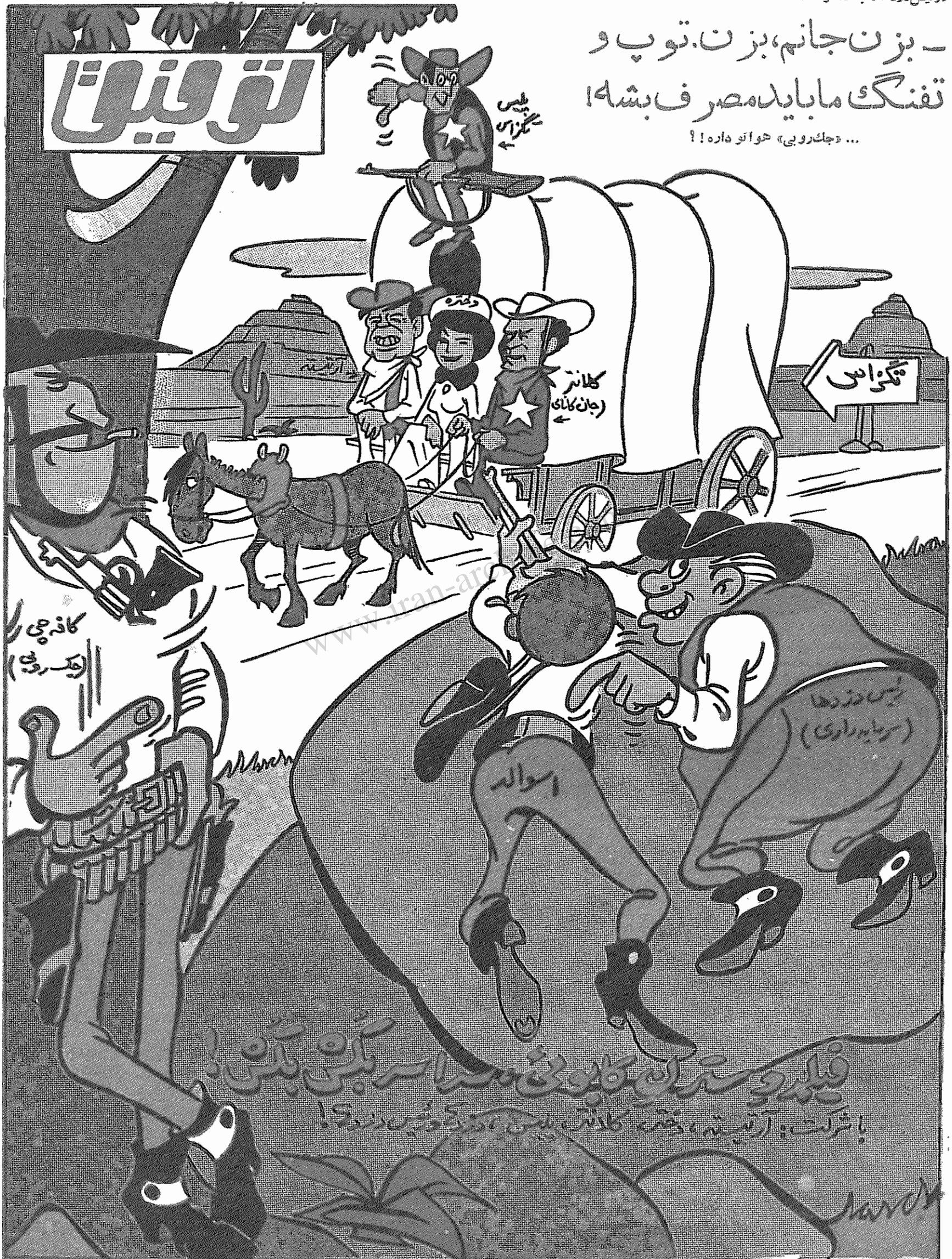


«رئیس دزدها» به «سواله»:

بزن جانم، بزن توپ و تفنگی ما باید مصرف بشه!

... «چک‌رویی» هو تو داره؟!

# تقریباً



فیلد و سترک کابونی و سراسر بلیتین! با شرکت آریستو، دقت کلانتر، پستی و درجه‌بندی دزدان!

داوودی

### پسر بنده!

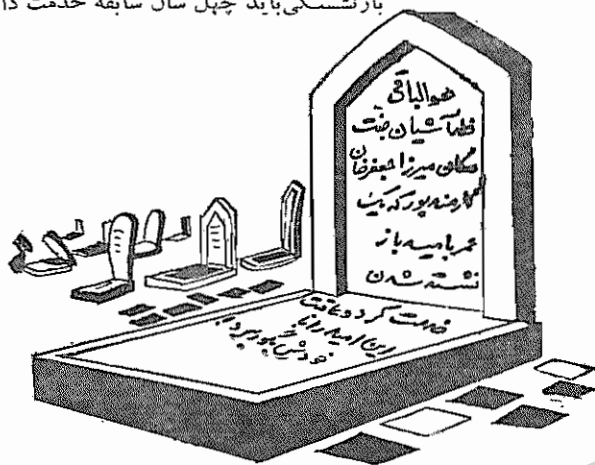


يك پسر دارم كه بي عقل و خله !  
 مهره های پيچ اندامش شله !  
 زلف خود را ميزند هر روز فر  
 نصب بر روی كت او يك كله !  
 ميكنند هر كس ز چشماش حذر  
 چشمپايش بسكه هيز است وزله !

چون هوس کرده هنرپیشه بشه  
 رخت فاستونی برایش میخرم  
 پولهایم را برد در لاله زار  
 هر دبیرستان که من بگذارمش  
 يك عدد ماشین خریده تازگی  
 روزجمعه جانب تجریش میره  
 عصرها در نادری ، شب لاله زار  
 گاه گاهی میره بلوار کرج  
 فصل تابستان «پلاج» رامسر  
 کافه هارا يك يك کردش کند  
 چك کشیده چند دفعه بی محل  
 این پسر برده است از پرچانه ارت

دائماً در فکر تمرین رله !  
 بهای نمی پوشه، میکه اینهاجله !  
 میخورد هرچه خراب و بنجله !  
 روز اول از دبیرستان هله !  
 جای او هر روزدر پشت رله !  
 با پرپروریان به اطراف پله !  
 موقع مغرب توی اسلامبوله !  
 یادم آبشار ویا دم آب منگله !  
 یابه بابلسر و یا در آمله !  
 مرگزش در کافه داش عبدالله !  
 حال در زندان ودرپایش غله !  
 مثل بابای شریف خودخله !

« طبق لایحه جدید استخدام، برای رسیدن به بازنشستگی باید چهل سال سابقه خدمت داشت »



بدون شرح!

«مدیرعامل شرکت زائد گفت: قیمت بلیط اتوبوس در تهران باندازه قیمت نصف تخم مرغ است.»  
**افزایش نرخ!**  
 گفتی که گرایه نصف يك تخم بود  
 زانو شده کار دستگاهت شل و سست  
 خواهی دو برابرش کنی تا گیری  
 ازما عوض بلیط ، يك تخم درست!

روز شاید قریب «یت میشمین یا هشتادمین تومن» که همان هفتاد یا هشتاد هزار تومان باشد، اضافه استفاده آپارارسیزو یاخچی سر حال میآید و کیف بوپورارسیز ، اما بیچاره بینوا ، خلقی که بایدایکی ساعت در کنارصف معطل بماند ، بعد هم موفق اولماسون سوار شود و وقتی

«خارجیان حقیق ایران که برسمل» بیخ دیواری! «ماعدات ندارند، از حیث آبریز گاهای عمومی در مضیقه هستند»



... بازمی بینم نچه روز است  
 بویاندا اوایندازمزمه هاویچ پچ هائی  
 شروع اولوپ ، هر کسه نگاه ایله رم  
 می بینم شروع میکند شکایت ایله -  
 ماخ ، وقتی اولاره میبرسم باباجان  
 نه خبر؟! ... اول میگویند بیرشیتی  
 یو خودور ، اما یواش یواش گلاریه  
 آغاز اولاجاخ که های بالام ، آخر  
 بوزندگانی دیگر بو قدر مرارت و  
 و مصیب ایستهز ! ... تقریباً بو  
 فرمایش را تمام طبقات تکرار می-  
 کنند ، اگر سیز باور نمیفرمائید  
 ممکن دور خودتان بروید تحقیقات  
 کافی بوپورون وبعد به بینید چطور  
 خلق خدا هامی سی بووضع شکایت  
 میکنند . بنده اول خیال ایله دیم  
 مثالزله آمده ، یا طاعون سرازیر  
 اولوپ که تمام مردم بو قدر سر و  
 صدا راه انداخته اند و هر برده که  
 می نشینند انتقاد و شکایات شروع  
 اولاجاخ ، بعد کم کم دیدم خیر ،  
 زلزله و طاعون مسئلهی در میان  
 نیست ، موضوع موضوع اتوبوس  
 است و بنده تا بوساعت غافل مانده  
 بودم . از قرا معلوم جناب مدیر کل  
 اتوبوسهای دو طبقه چند گون پیش  
 از این فرمایش بوپورون که اتوبوسون  
 بلیط لری قیمتش چوخ چوخ اززان  
 است ! و باید اولاره تجدید نظر بشود  
 بعد که یواشجه یکنفر ازاز سؤال  
 ایله دی که متلاقیمت باید نچه بشود  
 فرمایش کرده که در تهران داباید  
 ایکی قران لیخ بلیط ، بشود اوج  
 قران و بعد هم شماران بلیطی که  
 الان دور در قران است باید از این بعد  
 بشود « بش قران ۱۱ » . از ایشان  
 پرسیده کرده اند که آخر بو تصمیم  
 علتی چیست ؟ . گفته فعلا بلیط  
 اتوبوس در تهران قیمتش نصف قیمت  
 بیردانه « یومورتا » است !! . حالا  
 اینجا بیر مسئله پیش میآید که  
 اساساً وقتی که بنده یومورتا در  
 عمرم خورده نمیکم و همین پول  
 اتوبوس را هم نه قدر باید بختی فراهم  
 ایله رم ، دیگر نه شما اینقدر منه  
 ادثال منه فشار میآورید ؟! ...  
 درست است که وقتی جنابیز برای  
 هر بلیط بیر قران میگیرید در هر



### وجه امتیاز کشور گل و بلبل

وجه امتیازی که زندگی کردن در کشور گل و بلبل نسبت به زندگی کردن در ممالک دیگره داره اینجاست که در اینجا گذشت و فداکاری از درود یوار میباره در حالیکه جاهای دیگره اینطور نیست .

این گذشت و فداکاری بیشتر روی این موضوع دور میزند که آدمها و مؤسسات و خلاصه اکثر تشکیلات مملکتی در کاری که دارند نفع نمیبرند که هیچی ، هر ماه مبلغ معتنا بهی ضرر هم میدهند ولی باز ایستادگی و مقاومت بخرج میدهند که مبادا خدای تکرده به مردم تحمیلاتی بشود .

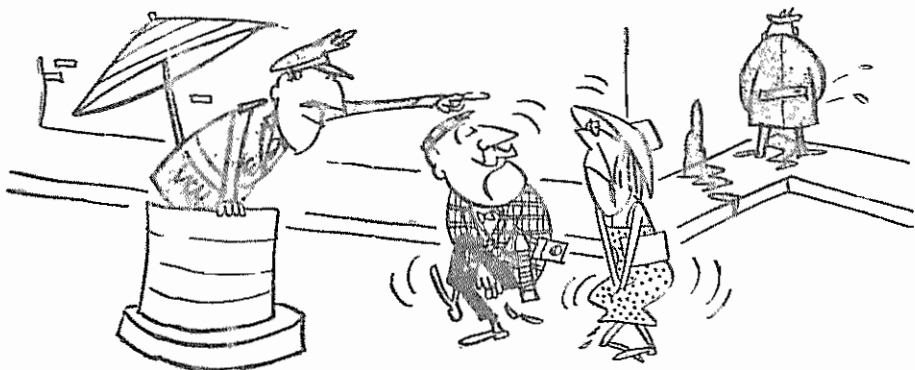
فی المثل این شرکت زائد اتوبوسرانی که فو قش برای نیم کیلومتر راه دو قران از بنده و سرکار میگیره و حالا میخواهد این دو قران را به سه قران ترقی بدهد، در ماه اقلاً نیم میلیون تومان ضرر میدهد یعنی بجای اینکه فرضاً یک میلیون تومان کاسب باشد ، فقط و فقط نیم میلیون تومان گیرش میآید . ولی با اینحال میسوزد! و میسازد ! و مادام که کارد باستخوانش نرسیده اعتراض نمیکند که مبادا بنده و سرکار ناراحت بشویم ، یا تعادل دخل و خرجمان از بین برود .

شما بروید و هر چه کارخانه توی این مملکت هست دفاتر دخل و خرچشان را به بینید ، اگر يك کارخانه منبای نمونه پیدا کردید که دفترش نفع نشان بدهد بیاید هر نچه دلتان میخواهد بکا کا بگوئید آخه اگر کارخونه ها نفع داشتند بالاخره به چیزیش هم بکارگر میرسید ولی متأسفانه ندارند بلبل اینک بکارگرها هم چیزی نمی رسد و نخواهد رسید . لابد خواهید پرسید آگه نفع ندارد چرا بکارشون ادامه میدن ؟ این سؤال درست ، ولی نباید فراموش کرد که اگر مثلاً فلان کارخونه روغن نباتی بکارش ادامه میده میخواهد به بهداشت بنده و سرکار کمک کنه و يك همجو کارخونه عام المنفعه ای هم نمیتونه بگه من چون ضرر میدم ، تعطیلش میکنم !

شما خیال میکنید در حال حاضر با وجود بالا رفتن میزان گمرک و بستن سود بارزگانی بکالاها که بدون مقدمه صورت گرفته و عده زیادی از وارد کنندگان را بورشکستگی کشونده ، گمرک ضرر نمیدهد؟ باون قفل سازی که خیلی ها امسال ازش قفل خریدن ، ضرر میدهند منتهی ملاحظه حال وارد کنندنده و مصرف کنندنده را میکنید که چیزی نمیگویند ، باور کنید حتی این وزارت با دستری که اگر یکنفر برای احوالپرسی دوستش هم به یکی از شعبه های آن مراجعه کند سر تا پیش را تمبر میچسباند و مبلغی از او پول تمبر میگیرند ، در ماه کلی ضرر میدهد ، منتها چون گذشت و فداکاری دارد چیزی بماند نمیگوید .

شما بعنوان آزمایش یگروز بجای دو قران ، يك سکه دهشاهی بيك گدا بدهید به بینید باچه قیافه ای شما نگاه میکنید ، نگاه او برای این است که با این مبلغ ناچیز من ضرر میکنم ولی باهمه این حرفها چون اهل گذشت و فداکاری است جز همان بر بر نگاه کردن عکس العملی از خود نشان نمیدهد . بهر حال میخواهم این نتیجه را بگیرم که ما توی این مملکت از موهبت گذشت و فداکاری اشخاص و تشکیلات و سازماهای خودمان بعد کافی برخورداریم و چون این گذشت ها دارد زیادیمون میکنه انتظار داریم اقلاً این آفای شرکت واحد رو در باسی را کنار بگذارد و گرایه اتوبوس را تا آنجا که دل میخواهد بالا ببرد و خاطر جمع باشد که اگر گرایه را به پنج قران هم برساند کسی جرئت اعتراض بخرج نمیدهد . این گوی و این میدان بفرمائید امتحان کنید امتحانش مجانی است !

کاکا توفیق



— یا شماها هم مثل اون آقا بفرمائین « پای دیوار! » ، یا غرغر کنین!



- ❖ ختنه: دخالت شرعی در کار خدا!
- ❖ سینما: ماساژ گاه!
- ❖ محمود پیرازنیا
- ❖ فیلم: روده آپارات!
- ❖ آتش فشان: آتش بازی خدا!
- ❖ ع-م: وحید عطاهری
- ❖ شمشکی: سوت سرماخورده!!
- ❖ سالد: چمدان لپیده!
- ❖ روغن نباتی: عزرائیل وارفته!!
- ❖ لپه: فرودگاه ماهچای خرابی!
- ❖ ضیاء مقیمی
- ❖ تیمارستان: باغ وحش انسانا!
- ❖ بادکنک: باطری شارژ شده از هوا!
- ❖ پزشک قانونی: تنها پزشکی که بیماران سالم از زیر دستش در میروند!
- ❖ «کیه؟»، «منم!»: سلام علیک پشت دری!
- ❖ تابستان: آدم لذت کن قانونی!
- ❖ حلاج: موزیسین ملی!
- ❖ محمود

**تبلیغات مدرن!**  
 ... هر صندلی سینما، برای تماشای فیلم جاسوس دو جانبه بشکذارونی است که هر آن احتمال انفجار آن می رود! ...  
 توفیق - بنابراین از مشتریان محترم تمنا دارد که هنگام نشستن بر روی این صندلی ها از خوردن غذاها و مشروبات کازدار علی - الخصوص کوکا کولا! و بیسی کولا! و امثالهم خودداری فرمایند.

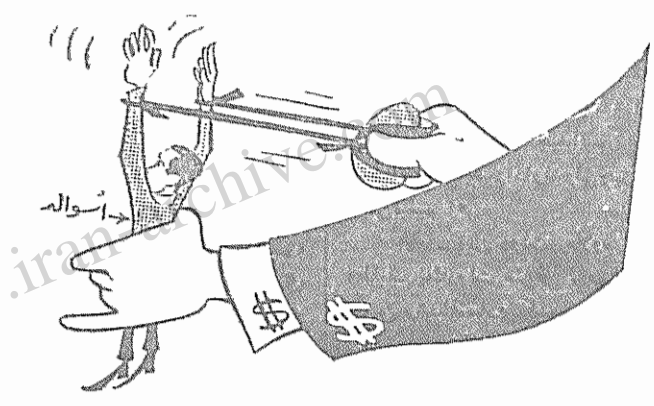
**کارمندان زائده**  
 آقای وزیر اندرونی دستور فرمودند که کلیه کارمندان زائده شهرداریها به اداره ثبت احوال منتقل شوند.  
 البته فکر، فکر بسیار خوبی است اما نباید فراموش کرد که هر شهرداری حداقل یک کارمند برای وصول عوارض و یک کارمند برای پرداخت حقوق سپورها لازم دارد، یکوقت این دونفر را زائده تشخیص ندهند.

**اشتباه لپی !!**  
 پاره ای از مصادر امور؛ بجای اینکه برای مردم درد، سازند در پیش پای آنها، سد، ایجاد میکنند! «چینا تگره»

**فصل بیماری!**  
 فصل سرما شد که آب از بینی ات جاری شود سینه و سر، جای میگریهای بیماری شود عده بیمار افزون گردد و هر دکتری کم کم از ثروت چو حاجی های بازاری شود! آسمان تا مدتی گم شده بگام دکتران دوره جولان و فیس و باد بهمداری شود! دکتر طماع، یابد گرم چون بازار را! دره های پول، کارش مردم آزاری شود! از صدای سرفه همسایه، گمان باشد چو توپ! خواب خوش تاصبح دم از دیده ات عاری شود! میروید در پشت آقا سوزن انزگسیون همچو سیخونک که در پشت خرابی شود!  
 بچه دارد سینه درد، از دوی بد مزه چونکه یک قاشق خورد، در گریه و زاری شود اسباب گرسورچی هم سخت سرما خورده است نیمی از خرج قلیلیش خرج بیطاری شود! از دو اجات گیاهی، مادر ام البینین خوابگاهش همچنان دکان عطاری شود بچه سرما خورده است و مادرش تب میکند لاجرم کار پدر هر شب پرستاری شود! دمبدم گردد فزون بین فقیران مرگ و میر این بفرم کرده شو، آن در پی قاری شود؟  
 خروس لاری



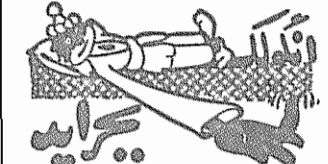
«در جریان قتل کندی، «اسوالد» آلت دستی بیش نبود.»  
 مطبوعات خارجی



«...؟»

**صاحبان نفت**  
 جناب آقای دکتر خوش اقبال در ملاقات با کارگران نفت فرمودند:  
 «صنعت نفت متعلق به «همه» است، باید بکوشیم تا آن را پیش ببریم.»  
 البته میدانید که «همه» لفظ «بسیعی» است و نمیشود آنرا محدود کرد بنابراین اگر می بینید زحمت کارهای نفت را کارگران ما میکنند و نفعش بجهیب کمپانیها می رود تعجب نکنید زیرا کمپانیها هم بالاخره جزء «همه» هستند!

**پیام کندی**  
 با کاکا توفیق  
 نیویورک - خبرگزاری فرانسه - پرزیدنت کندی رئیس جمهور فقید ایالات متحده که هفته قبل در تراس ترور شد یک لحظه پیش از مرگ پیامی به همسوزن زیر برای کاکا توفیق فرستاد:  
 «کاکا توفیق چون خدا حافظ ما که رفیق ولی بازم خداری شکر که توهستی! خلاصه بعد از ما، چون تو وجود دنیا!  
 بای بای!»



**مهر ایران - شما چه جور چشم چرانی هستید؟**  
 کاکا و ممولی - ما از اونهاشیم!  
 کیهان - کمپانیهای نفتی باصفت تقاضای بهره مالکانه موافقت کرده اند.  
 ممولی - نصف اولش با نصف دومش!  
 روشنفکر - بابا طاهر عریان را میشناسید؟  
 کاکا - آره بابا، خودمون هم از همون ایل و طایفه ایم!  
 تهر انمصوره - شما کار خودتون را بکنید.  
 توفیق - اگر بگذارند؟  
 مهر ایران - یک ضرب المثل انگلیسی می گوید دهان که لقی شد همه جای آدم لقی میشود!  
 انگولکچی - ای دهن لقی!!  
 اگولنومیس - با کلنگ شخم می زنند!

کاکا - خدایدر صدراعظم رو بیمارزه که همه کارها را کلنگی کرد!  
 خوشه - شوهر من در خواب خورخور میکند.  
 ممولی - مگر قرار بود آواز ابو-عطا بخواند!  
 اگولنومیس - مذاکرات نفت بی نتیجه نبوده است.  
 کاکا - البته! چه نتیجه ای بهتر از اینکه عده ای بعنوان مذاکره در ژنو و پاریس و لندن و غیره و غیره آب رهو خوردند و چاق شدند!  
 کیهان - برای تبدیل کارمندان غیر رسمی چهار سال اول خدمت نادیده گرفته شده است.

کاکا - بابا اینهمه مزایا براشون در نظر نگیرید روشن زیاد میشه!  
 فردوسی - شما چه جور کلاه میگذارید؟  
 ممولی - ما فعلا داریم کلاههایی را که سرمان گذاشته اند بر میداریم.  
 اطلاعات هفتگی - زنان محکوم را بدم اسب می بستند و روی زمین می کشیدند.  
 کاکا - آره، منم گاهی توی خیابون می بینشون که هنوز موهاشون دم اسبی است!

**انگولکچی** - مسئله رختشویی حل شد!  
 انگولکچی - صد هزار مرتبه شکر که مسائل مهمه یکی پس از دیگری داره حل میشه!  
 خواندنیها - چرا با همسران ازدواج کردید!  
 کاکا - از همسران پیرسید چرا با ما ازدواج کرد!  
 روشنفکر - وقتی میگوید درست دارم...  
 انگولکچی - ... هوای کیفیت را داشته باش!  
 کیهان - خیابانهای بابل را آب فراگرفت.  
 ممولی - خوبه، بابل آب ارزان شد!  
 صبح امروز - وکلای مجلس بیمه میشوند.

**چیزی که عوض داره گله نداره**  
 «آقا شجاع» را گفتند: هیچ خبرداری که مسافرین اتوبوس از شرکت زائد دلخورند و برای اینکه دق دلشان را خالی کنند وقتی توی اتوبوس می نشینند، تشکهای شما را تیغ میزنند؟  
 «آقا شجاع» جواب داد:  
 - چه اشکالی دارد، بگذارید تشکها را تیغ بزنند، چیزیکه عوض داره گله نداره: در عوض ما هم خودشانرا تیغ میزنیم!!

«عده ای از تجار ورشکسته از تهران فرار کردند.» جرایم



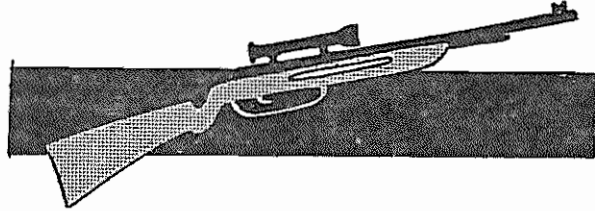
- با هم مابقه دوه گذاشته اند!  
 - نه بابا، بیچاره ها ورشکست شده اند دارند فرار میکنند!

**مبارزه بایکاری**  
 طبق نوشته جرایم، میخوانند سه دروازه درسه مدخل اصلی شهر یعنی جاده گرج و خیابان ری و خیابان دماوند بسازند و عده ای از ماسواال کرده اند که در شرایط فعلی ساختن دروازه به چه دردمی می خورد؟ در حالیکه این سؤال اصولا احتیاجی به جواب ندارد چون واضح است که دروازه خواص زیادی دارد و از جمله آن خواص یکی هم این است که از ورود بیکاران شهرستانی بتهران جلوگیری میکند، آخه کارخونه های شهرستاها دارن گروگر تعطیل میشن و ساختن دروازه نوعی مبارزه با بایکاری محسوب میشه!!



**«شیکر میون کلوم دوبر کل شورایعانی اداری»**  
 دکتر «مولای درزی!» عده‌ای از کارمندان دولت ایراداتی نسبت به بلایحه جدید استخدام نمودند که من تعمداً از پاسخ با آنها خودداری نمودم!  
**کاکا** - آره داداش خوب کاری کردی! آنها چه حق دارند اعتراض کنند؟!  
 \* - در این جلسه منحصرأ درباره اینکه چه ضرورتها و مقتضیاتی موجب شده است که این لایحه تدوین شود صحبت خواهم کرد.  
 - یکی اینکه مردم از بیکاری حوصله‌شان سرزود و دیگر هم استخدام سی چهل نفر در شورای استخدام!  
 \* - دولتها وظیفه دارند به تأسیس و اداره بندرهای عظیم و راه آهن و فرودگاههای بزرگ و کوچک بپردازند دولتها وظیفه دارند... (سی چهل خط وظیفه ۱) - بله، ماهم «میدانیم که همه این وظایف را دارند ولی چیزی نمی‌بینیم!»  
 \* - این دولت علاوه بر وظایف یک دولت مرفعی، عهده‌دار تأمین رشد اقتصادی کشور نیز می‌باشد.  
 - ولی فعلا که فصل زمستان است و در زمستان هم که هیچ گیاهی علی‌الخصوص اقتصاد رشد نمیکند!  
 \* - باید تمام نیروهای ملی برای غلبه بر عقب ماندگی بسیج شوند.  
 - یعنی میفرمائید اینکه صدر اعظم گفت «ملت ایران در شاهراه ترقی کماکان پیش میرود» بیخودی بود؟!  
 \* - هم اینک قسمت بزرگی از مردم میهن ما از تمام نعمات زندگی مادی واجتماعی برخوردار هستند.  
 - پس شما چه جوری می‌خواهید این آدمهای گشمنه روغن نباتی «اهالی شمال میگویند جلوی چشم ما ماهیها را صید میکنند و به تهران میفرستند و ما هنوز ماهی بلبمان نرسیده.»

**واگذاری اختراع**  
 صاحب اختراع مربوط به «بستن پرونده‌های قتل با کشتن شخص متهم بقتل» که در درس باد کستری ها را برای بازجویی و دادرسی وعلنی کردن حقایق به قتل و آدمکشی، بکلی از بین میبرد، حاضر است امتیاز اختراع خود را در کشور کل و بلبل واکذار کند.  
 فرمابند.  
 داوطلبان خرید با دادستان ایالت تگزاس مکاتبه فرمایند.



**قاتل اصلی کندی؟!**

تا «اسوالد» می‌آید بگوید دست کی بالا که «اوسا» با کمک یکی دیگر از بچه‌ها که همان «پلیس تگزاس» باشد بازی را خراب می‌کند و به «جک رویی» اینطور «ندا» امید دهد:  
 - رفتیم در دکان قصابی... دیدیم زنبورهاروی گوشته‌ها نشستن و دارن میگن:  
**«جیلز و ویلیز، جیلز و ویلیز جیلز و ویلیز»**  
 و «جک رویی» بدستور «اوسا» یک ضرب «اسوالد» را جلوی چشم پلیس تگزاس «جیلز و ویلیز» میکند؟!  
 -۳-  
 دو مرتبه بازی شروع میشود: «اوسا» - کلاغ.. پر! بچه‌ها - کلاغ پر.  
 - کندی .. پر!  
 - کندی .. پر!  
 - اسوالد .. پر!  
 - اسوالد .. پر!  
 و این مرتبه هم چون «اوسا» بازی را خراب کرده و مطابق معمول بکنفر با بیدم کند، «جک رویی» را درم می‌کنند و پلیس و سرمایه دارها شروع میکنند تاپ و تاپ به پشتش زدن و «اوسا» میخواند:  
 - تاپ تاپ خمیر، شیشه پر پنیر، دست کی تو کار؟  
**«جک رویی» - سرمایه دار!**  
 بچه‌های عزیزا!  
 حالا چون «جک رویی» قضیه را او داده باید فوراً «جیلز و ویلیز» شود! ولی «اوسا» بجای اینکه خودش او را جیلز و ویلیز کند تحویل پلیس اش میدهد و شما یکروز صبح از خواب بیدار میشوید و میشوید پلیس تگزاس اعلام کرده «جک رویی» چون خیلی آدم غیرتی بوده!! در زندان «خود کشی» کرد و «بازی» تمام شده!  
 «فاتحه»

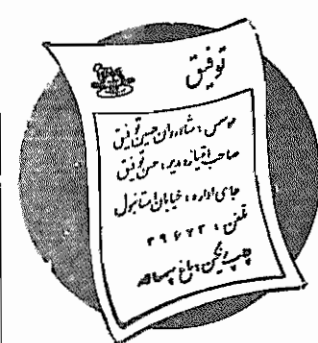
**«اوسا بدوش»**  
 بچه‌های عزیز!  
 بازی اوسا بدوش، زن اوسا بدوش! یکی از بازی های سرگرم کننده قدیمی است و شما هم مسلماً تا بحال چندین مرتبه این بازی را کرده‌اید، ولی چون ممکن است شکل این بازی یادتان رفته باشد کاکا توفیق ذیلا سیر تا پیاز آنرا از سر تاته برایتان مینویسد تا هم «بازی» یادتان بیاید و هم از اوضاع و احوال زمانه یک چیزی دستگیرتان شود.  
 خوب دقت کنید بازی اینجوری شروع میشود:  
 -۱-

اول چندتا سرمایه دار ینگه دنیائی باضافه «جان کندی» و «هاروی اسوالد» و «جک رویی» پلیس تگزاس دایره وار دور هم روی زمین می‌نشینند و از میان آنها یک نفر سرمایه دار، خودش بعنوان «اوسا» انتخاب میکند البته شما بچه‌های عزیز میدانید که این انتخاب کاملاً بحق است و سرمایه دارها و بخصوص سرمایه دارهای آمریکائی در همه «بازیها» «اوسا» هستند! بعد تمام بازیکنها انگشت اشاره خود را درست در وسط دایره ای که تشکیل داده اند، بغل هم روی زمین می‌گذارند و بازی با این ترتیب شروع میشود که «اوسا» انگشت اشاره اش را روی زمین بطرف خودش میکشد و می‌گوید:  
**«اوسا ... بدوش...ش»**  
 بقیه هم از او تقلید می‌کنند و در حالیکه انگشتها را بطرف خودشان میکشند می‌گویند:  
 - اوسا ... بدوش...ش!  
 دو مرتبه «اوسا» انگشت خودش را وسط بازی می‌گذارد و حرکت قبلی را تکرار میکند و می‌گوید:  
**«زن اوسا، ندوش...ش»**  
 - بچه‌ها هم جمله او را بازگو می‌کنند و انگشت هایشان را که وسط بازی گذاشته‌اند از جایش تکان نمیدهند. حالا «اوسا» انگشتش را پهلوی انگشت بقیه بچه‌ها می‌گذارد و بعد در حالیکه آنرا بهوا بلند می‌کند می‌گوید:  
**«کلاغ پر»**  
 بچه‌ها هم به تقلید او دستها را به هوا بلند می‌کند و می‌گویند:  
 - کلاغ پر...  
 بازی به همین ترتیب ادامه

میشود:  
**«اوسا» - کلاغ پر.**  
**بچه‌ها - کلاغ پر.**  
**«اوسا» - «کندی» پر.**  
**بچه‌ها - کندی پر!**  
**«اوسا» - صلح پر.**  
**بچه‌ها - صلح پر!**  
**«اوسا» - «مساوات» پر!**  
**بچه‌ها - مساوات پر!**  
 در اینجا، «اوسا» بی‌هارتی و پارتی دستور میدهد که «اسوالد» را درم کنند و بچه‌ها شروع میکنند با دست «تاپ و تاپ» توی پشتش زدن... و این شعر را میخوانند:  
**«تاپ تاپ خمیر، شیشه پر پنیر! دست کی بالا؟!»**



شمالی - ترو خدا میری تهران یه دونه ماهی برای ما بگیر! بیار، ۲۰ تومنش راهم سر برج بهت میدم!



معنی نحوست

عده‌ای از خوانندگان روزنامه از ما سؤال کرده‌اند که معنی نحوست سیزده چیست؟

در پاسخ این عده یادآور می‌شوم که هر کس میخواهد واقعاً به معنی نحوست سیزده پی ببرد باید قبلاً معانی حروفی را که دست بدست هم داده و لفظ نحوست سیزده را بوجود آورده‌اند، بداند.

معانی حروف بوجود آورنده لفظ نحوست سیزده هم بشرحی است که ذیلاً تعریف میشود:

ن- نداری در مقابل حاجتهای اهل و عیال در روز سیزده.

ح- حاجتهای بیجای اهل و عیال در مقابل نداری!

و- والدۀ بیچه‌ها را در روز سیزده بگردش نبردن.

س- سو فی ا در شب سیزده خواب دیدن و با صدای بلند اسمش را تلفظ کردن بقسمی که والدۀ آقا مصطفی از خواب بیدار شود و اسم علیا مخدره را بشنود.

ت- ته خط با انتظار اتوبوس ایستادن و سیزده را عملاً همانجا در کردن.

س- سبزه‌های باغ مردم را در روز سیزده لگد کوب کردن.

ک- یکی بدو کردن با جاهل «چتی زده» در روز سیزده.

ز- زن یا پناه داشتن و در اتوبوس سوارش کردن.

ه- دختر آب و رنگ دار را از خانه بیرون بردن.

ه- هوس کاهو و سکنجبین کردن که مساویست با پریدن موجودی جیب برای خرید یک کیلو کاهو در روز سیزده.



جدول دم در آمده

جدول صیزده بدر

به ۵ نفر از کسانی که جواب درست جدولیهای توفیق هفتگی را برای ما فرستند بقیه قرعه‌ها اشتراک ششماهه ماهنامه توفیق جایزه میدهیم.

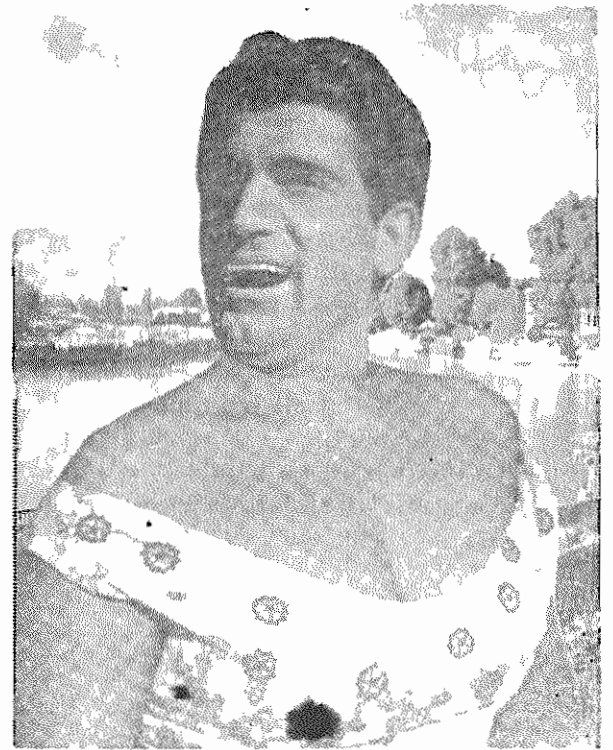
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

چپتی :-

- ۱- اکسندوس دستجمعی یکروزه وطنی که امروز میکنند!
- ۲- مترشخصی! - ننه عربی - اینهم انگور آن ۳- نام فامیلی یکی از سگها! - گدای بی کله!
- ۴- سیب زمینی نیست ولی مال د پشند است!
- ۵- از خوردنیهای امروز!
- ۶- پاسبانی که عیدی نمیخواهد!
- ۷- ماشین نویسی عوضی!
- ۸- پیش بینی ۷- هوسانه سیزده بدر!
- ۹- معشوقه تلفن عمومی!
- ۱۰- آدم دهن لقی بود دهنش را بستند!
- ۱۱- از خشک شدنیهائی که امروز موقع رقصیدن خیس میشود!
- ۱۲- تعارف به سگ!
- ۱۳- بالاخره نحسی سیزده بدر گرفتار خود نحسی هم شد و آن را باین روز انداخت!
- ۱۴- این را هم یکجوری سروتهش را هم بیاورید!

قلیونی ↑

- ۱- حیف که بآن اندازه که برایش سبزه گره می‌زنند گیر نمی‌آید!
- ۲- قد کچ بود کچتر شد!
- ۳- کار امروز دخترها بعشق شوهر پیدا کردن و پسرها بعشق کار پیدا کردن!
- ۴- هارون بیرون!
- ۵- کله گنده‌ها از کله کوچیک‌ها میگیرند و زن‌ها از شوهرها!
- ۶- لازم شد که در این جدول قاطی شود!
- ۷- امروز هووی سکنجبین است!
- ۸- حکیم سوری برس سفره اینجوری افتاده - وحالا اصفهانی می‌گوید حکیم است!
- ۹- کارخانه کودسازی!
- ۱۰- آواز کوچه باغی گوسفند!
- ۱۱- اتیکت آدم!
- ۱۲- خدا این را داد ولی برخلاف عقیده شاعرانش را نداد!
- ۱۳- خانمهای شلوار پوش روز سیزده یکی روی سرشان دارند و یکی هم دنبالشان!
- ۱۴- ۱۰- سازی که باید ربایه خانم آنها بزند!
- ۱۵- قیچی بود فی کرد!
- ۱۶- خم شده تا از روی آن بپرند!



... روجه‌هازش، خنده نازش، سینه بازش مرمریه ....

«... ماحرف نمیزنیم و فقط کار می‌کنیم» از «حرفهای دولت جدید»

«بقیه آئین نامه امور خلافتی»

سرشاخ شدن با بعضیها خوشمان نمی‌آید. خودت هوای ما را داشته باش، یا قلب انقلاب و الاحوال، یا الله!

ماده ۱۸: چراغ های قرمز که سرچهار راهها نصب شده، فقط فقط برای سردی و گرمی روز کار است و به هیچ وجه من الوجوه به رانندگان ربطی ندارد و تابلوی «عبور بر است آزاد» یعنی «عبور بر است و چپ و شمال و جنوب آزاد».

تبصره: کسانی که حرف ما را باور ندارند، میتوانند از آقا شجاع بپرسند.

ماده ۱۹: متخلفین از مواد «۸» تا «۱۷» این آئین نامه در صورتیکه ازدادن حق امتناع نموده یا با ما مورین آشنا نباشند هر يك سه تا پنج روز حبس تأدیبی ۱۶ و پرداخت ۲۰ تا ۱۰۰ چوق «زبان دیر کرد عیدی» محکوم خواهند شد.

قسمت دوم

دروغای درشکه‌چیها

ماده ۲۰: هر کاه فردی از افراد این آب و خاک بخواده به شغل شریف درشکه‌چی گری بپردازد باید طرف يك هفته شش قطعه «عکس سیل‌دار» خود را به اداره درشکه داری محل ارائه داده و پروانه درشکه‌رانی دریافت دارد.

ماده ۲۱: شیبه کشیدن و بوق زدن اسب درشکه در نقاط شلوغ شهر ممنوع بوده و همچنین هیچ‌اسبی نمیتواند آب رادیاتور خود را در زمینهای سفت تخلیه کند و نیز در موقع تعویض آب رادیاتور! فاصله پاهای عقب اسب نباید از ۷۵ سانتیمتر تمام، کمتر باشد.

ماده ۲۲: استفاده از چوب و چماق بجای قنوت، عمل غیر انسانی تلقی شده و مدعی العموم اسب، یعنی انجمن حمایت حیوانات میتواند، درشکه‌چی‌خاطی را تحت تعقیب قرار داده و با تراشیدن يك تاي سبیل او را از مقام درشکه‌چی گری معزول نماید.

ماده ۲۳: صاحبان درشکه‌های دواسبه حق ندارند «بابو» و «مادیون» را پهلوی هم به يك درشکه ببندند و باین عمل خلاف اخلاق حسنه! اسباب خجالت‌عابرین را فراهم سازند، مگر اینکه زیر دعب مادیون را قبلاً به روغن نباتی آلوده کرده باشند و نیز صاحبان درشکه نمیتوانند دعب مادیون را بیافند، بطوری که سر بالا بایستد!

ماده ۲۴: متخلفین از مواد مربوط به درشکه رانی این آئین نامه در مرتبه اول، به محرومیت ابد از شغل سورچی گری محکوم شده و در صورت تکرار پرداخت ۱۵۰ تومن پول نقد یا دیدن يك حلقه فیلم آموزشی در اداره چاهنمائی محکوم خواهند شد. بقیه دارد



چرا فکلی گره می‌زنی؟  
 - واسه اینکه شوهر فکلی گیرم بیاد.  
 - گردنم بشکنه آه من گره کور زدم!؟



علت علاقه!

♥ دوتا ازداد کترهای معروف  
شهرداشتند توی خیابان قدم میزدند  
دکتر اولی زنی را بدوستش نشان  
داد و گفت:  
- اون زن، تنها زنیه که من  
دوستش دارم.  
- خوب پس چرا باهاش  
ازدواج نمیکنی؟  
- نه... صحبت ازدواج نیست  
هر درد و مرضی که بیاد اول اون  
میگیره!  
«داستان واقعی»

حاج عباس و نخود!

♣ بچه حاج عباس همانطور  
که حاجی خوابیده بود و او از سر  
و کولش بالا میرفت، نخودی را  
که از گوشه اطاق پیدا کرده بود  
اول یواش گذاشت دم سوراخ گوش  
حاجی و بعد ا انگشت کوچکش  
آنرا تا بیخ نپوند توی گوش حاجی که  
یکمربه حاجی عباس فریاد زنان از  
خواب پرید.  
اول تا خورد بچه رازدو بعد که  
دید از چوب کبریت دم قاشق و میخ  
نتیجه ای نمیگردد آخ و آخ کنان  
پیش دکتر محل رفت.  
♥♥♥

سه ماهی از این موضوع گذشت  
و هیچیک از اطباء و جراحهای ماهر  
نتوانستند نخود را از گوش حاج  
عباس دریاورند. تا اینکه بالاخره  
حاجی با پرس جوشدن، از این و  
آن سراغ «اول جراح ایران!»  
رفت.

حاجی چون در عرض این یکی  
دوماه دوندگی، رنگ خوابد کترها  
دستش آمده بود بعضی ورودی مطلب  
یکدسته اسکناس از جیبش درآورد  
و همانطور ناله کنان به پروفوسور  
گفت.

- دکتر جون دستم بدامنت  
هرچی پول میخوای بهت میدم این  
نخود را از گوش من دربیار...  
پروفوسور که بادیدن اسکناسهای  
صدی حاجی حواسش پرت شده  
بود برخلاف معمول بلافاصله حاجی  
را خواباند و نخود را فی المجلس  
با انبراز گوشش درآورد.

حاجی که از این سرعت عمل  
فوق زده شده بود بلافاصله دست  
درجیب کرده و ده تومن به پروفوسور  
داد و گفت.

- دکتر جون دست و پنجهت  
دردنکنه... بیا جونم اینم اجرت...  
هر چند کمه ولی خوب... انشاءالله  
می بخشید.

پروفوسور که پاک دمق شده  
بود فکری کرد و جواب داد:  
- بعله حاجی آقا، قابلی نداره...  
فقط باید این پنبه را هم با این دوا

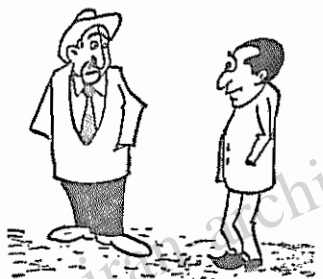
اومدیم باز اومدیم

اردک بودیم، غاز اومدیم

م - پسر خاله

عداومد، سیزده اومد، بچه بغل، بقیچه بسر  
همه رفتیم پی کشت و ددر سیزده بدر  
کل موجودی ما شد همداش خرج سفر  
حال، آفت زده از سیزده بدر باز اومدیم  
اومدیم باز اومدیم، اردک بودیم غاز اومدیم  
اونکه از گردش عیدی، که برای سال نو  
قالی و قالیچه و فرش و لکن رفت کرو  
جور کردیم همه جور بند و بساط و هابرو  
رفتیم از راه قم و از راه شیراز اومدیم  
اومدیم باز اومدیم، اردک بودیم غاز اومدیم  
ب حساب خودمون کردیم از این شهر فرار  
که خرج و بکنیم کشت و گزار  
غافل اینکه ماقتیم کبر مهوونخونه دار  
حالا سخت بی زیر انداز و روانداز اومدیم  
اومدیم باز اومدیم، اردک بودیم غاز اومدیم  
اینکه از سیزده بدر، کز بی تفریح و ددر  
مثل کنجشک زدیم از قفس خانه بدر  
خوب کردیم توی هر چمن سیر و سفر  
خونه رو دزن زده و پشت در باز اومدیم  
اومدیم از اومدیم، اردک بودیم غاز اومدیم

کاریکاتور وارده:



توی گوشت بذارم که سیم نکشه  
کار دست بده.  
حاجی کله اش را جلو برد و  
پروفوسور هم در نهایت خونسردی با  
پنس نخود را درست همانجای سابقش  
توی گوش حاجی گذاشت و با یک  
تیپا حاجی را از مطلب بیرون انداخت!  
رشته تخصصی!  
- آقای دکتر شما در چه رشته ای  
تخصص دارید؟  
- در رشته گرفتن حق و رزیت!  
نوع پرستی!  
یکی از دکترهای سرشناس  
خودمان در مجلسی ارتوع پرستی  
خود صحبت میکرد و میگفت من  
بندرت از مرضا به پول میگیرم (!)  
یکی از حضار خنده ای کرد و  
گفت اختیار دارید آقای دکتر،  
اطباء بیچوجه حاضر نیستند از  
حق العمل خود بگذرند شما چطور  
پول نمیگیرید؟  
دکتر عصبانی شد و با خشم  
دوستش را نشان داد و گفت اگر  
باور نمیکنید از این آقا بپرسید.  
دوست دکتر گفت:  
- من حرف دکتر را تصدیق  
میکنم چون از هر ۱۰ مریض  
یک نفر بیشتر به ایشان پول نمیدهد.  
حق المعالجه ۹ نفر دیگر را کمتر  
از ورته شان میگیرد!؟!...

- پسر احمق، چرا دنبال دخترم  
افتادی؟  
- آخه قریون دخترتون بوی  
ماهی میداد گفتند شاید پدرش ماهی فروشه!

اخطار

چون رودخانه بیلقان  
منبع اصلی سازمان آب  
تهران میباشد لذا کلیه  
کسانکه در روز سیزده  
به کرج و توابع میروند در  
صورت استفاده از آب رود-  
خانه بیلقان موظفند بمجرد  
مراجعت بهتران آب بها  
و حق اشتراک بکرو زهرا  
بسازمان بپردازند والا  
در کردن نحوست سیزده  
آنها قبول نخواهد شد  
و تا آخر سال نحوست  
مزاحم آنها خواهد بود!

ماتنق دو



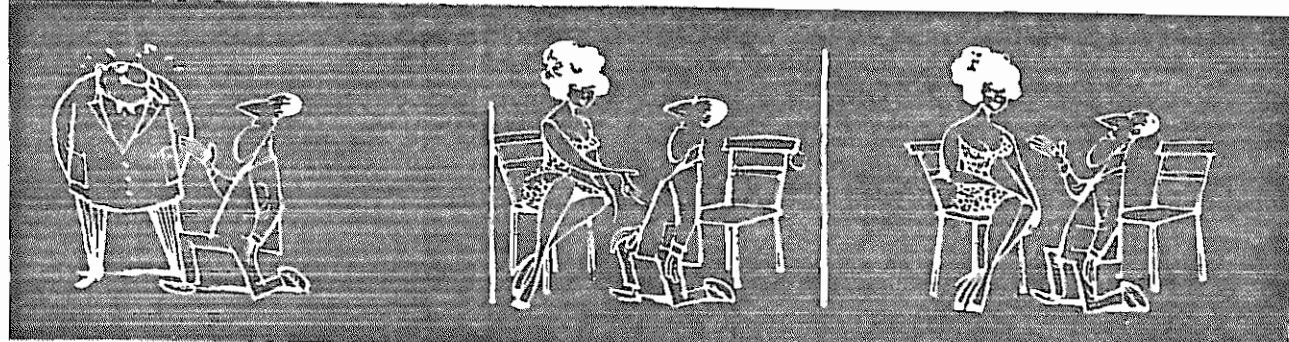
♦ زاتوپک یکی از قهرمانان مشهور دوه که چندین سال پشت  
سرهم غنوار قهرمانی جہاز را بدست آورده و دارای چندین مدال  
طلا بود پس از بدست آوردن پیروزی بزرگی در یکی از پرسر و صد-  
ترین مسابقات خود، با تبختر و افاده تمام در کافه ای نشسته بود و با  
هواخواهان و دوستان خود گومگو میکرد که یکنفر عصاب دست  
لنگان لنگان بطرف او آمد و گفت:

- کدام یکی از شما «زاتوپک» است؟  
زاتوپک نیم خیزی کرد و گفت:  
- بنده زاتوپک، چه چه فرمایشی داشتین؟  
- میخوام باشما، بشرط ده هزار دلار «مسابقه دوه» بدهم!  
قهرمان دو در حالیکه پای لنگه او را ورنانداز میکرد و خیال  
میکرد یارو او را دست انداخته با تعجب از جایش بلند شد و گفت:  
- با من؟!  
- بله، با حنا بعلی!  
و برای اینکه قهرمان را از شک و تردید در بیاورد دست در  
جیب بغلش کرد و یکدسته اسکناس درشت بیرون کشید و گفت:  
- بالا، این ده هزار دلار من، حنا بعلی! هم اگر خیلی مردت شریف  
دارید سهم خودتون بذارید روش و مسابقه را شروع کنیم!  
قهرمان دو که پیش یکمده از طرفداران و هه خواهانش حاج  
رواج مانده بود و نمیدانست چکار کند با تردید و «منومن» گفت:  
- ... آخه ...

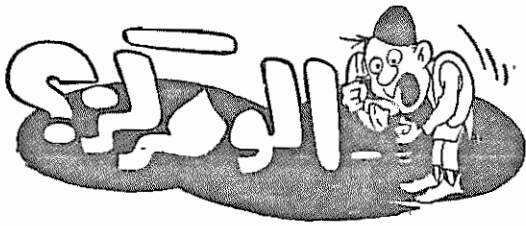
- آخه نداره، میدونم چی میخوای بگی، میخوای بگی پای  
من شله و توهم قهرمان دودنیائی و از من کنده تره اش هم نمیتون  
تنگتو خورد کنند. هان! خوب این که مانعی نداره «همدون دوره»  
کرتش نزدیکه، این کوی و اینم میدون و از بابت شل بودن پا هام  
هم هیچ نمیخواد ملاحظه منویکنی، فقط من دو شرط برات قائل  
میشم: یکی اینکه من سه قدم ازت جلوتر واستم - دیگرشم اینکه  
خطسیر مسابقه را من تعیین کنم یعنی من باهاش بگم از کدوم طرف  
بدویم! آکه حاضری بفرما!

- قهرمان دو که جدی بودن طرف و نگاههای مردم پاک  
ناراحتش کرده بود و توی رودرواسی گیر کرده بود بایشخند و حالتی  
نیمه عصبانی دستش را درجیب کرد و در حالیکه اسکناسها را بیرون  
میکشید با تمسخر به یارو گفت:  
- من میگم، در موقع شروع مسابقه عوض سه قدم، سه کیلومتر  
جلوت و ایسا و طرف درک اسفل بدو!  
یارو خیلی خونسرد، بدون اینکه ککش بگزد با همان لحن  
تمسخر آمیز جواب داد:

- نه، قریون گذشتت، همان سه قدم هفت پشت جفتما تر آتیش  
میزنه! زیاد ترش نمیخواد بکنی!  
در این موقع قهرمان دو پولها را روی پولهای یارو گذاشت و  
با آهن و تولوپ مشغول کردن کتش شد. پس از اینکه با توافق یارو  
دو نفر از تماشاچیان را بعنوان داور انتخاب کردند با تکبر تمام روبه  
یارو کرد و گفت:  
- بیفت جلو بیتم!  
یارو هم لنگان لنگان بطرف انتهای کافه براه افتاد و در حالیکه  
باسر بطرف قهرمان دو اشاره میکرد جلو جلو رفت و یکمربه جلوی  
قفسه ای که یک نردبان چهارپله را بآن تکیه داده بودند مکتی کرد  
و بدون سؤال و جواب از سه پله آن بالا رفت و با انگشت پائین پله را  
به قهرمان دونشان داد و بالحن کتابی گفت:  
- بی زحمت سه قدم فاصله را حفظ بفرمائید - اکنون مسابقه  
را با خط سیر بطرف بالا شروع میکنیم: یک ..... دو ..... سه!



۱ - عزیزم بی تو نمیتوانم زندگی کنم... حاضری باهن ازدواج کنی؟  
۲ - اینهارو برو به پدرم بگو.  
۳ - عزیزم بی تو نمیتوانم زندگی کنم... حاضری باهن ازدواج کنی؟



شیراز:

ریزه ریزه

کا کاجون من چون خیلی عجله دارم سه تا خبر نیمچه تلگرافی برات چاق میکنم و مرخص میشوم:  
 ۱- چند روز پیش یکی از رفقا میخواست از دست شهرتار! خودکشی کند دستش را بسیم برق گرفت ولی برق او را نگرفت از شما چه پنهان ما دعاشو بيجون شهرتار و برق پرزورش کردیم!  
 ۲- همچنین شنیده‌ام که اردوی کار اینجارا تعطیل کرده‌اند و با کدها گفته‌اند بروید توی خیابون آنجا آب و هوایش بهتر است!  
 ۳- چون اینجاها از مستراح عمومی خبری نیست مردم وسط باغچه پیاده‌رو دوش و شوش «شعر نو» میکنند! «شیرازک، قلقلکچی»

مخمر گوشت

بیا بشنو کمی اوضاع بوشهر که چپ‌گردد. چرخواندی، چشمه‌ایت که باشد دنبه‌هاشون نیم‌خوار به از ما بهتر آنها! دل بیستند که بهر جیب رندان آورند ارز نموده مبتلا، ما را به اسهال دکانی، تا کند رفع خماری! برای قوت ماها میکشندی! قطار اندر قطار اندر قطارند بهر يك نیم کیلو داده میشه همه رفتند اندر قعر دریا نپاده حال ما رو به تباهی پاشم «کا کا» برم وقت نماز است تلگرافی بکن من را خردار «بادمجانم»

اگر داری کا کا با ما سر مهر ز وضع گوشت میکویم برایت تمام بره‌های چاق و پرورار بحکم مصلحت از ما گسستند همه رفتند و بگذشتند از مرز بز مردار و میش‌ناخوش احوال از اینرو باز کرده شهرداری از آن مردارها هر روز چندی ولی چون مشتریها بشمارند بحکم شهردار تازه پیشه و دیگر آنکه ماهیها ز سر ما نه ماهیگی پیدا و نه ماهی خلاصه قصه اینجا دراز است چنانچه طالبی اینگونه اخبار

کرمان:

شتر مرغ  
 کا کاجون سلام قربونت برم با اون زبون تند و تیزت که بهرجا که فرو کنی داد و بیداد مسئولین امور بهوا بلند میشه! اما بحکایت ما گوش کن که درست شده حکایت آن شتر مرغ و جریبان شتر و مرغ، یعنی وزارت خرچنگ آمد، مارا بعنوان دیر و آموز کاراستخدام کرد باین شرط که حقوقمان را سوزمان شرنامه بدهد!

ما هم کلی ذوق کردیم و خیالمون رسید شدیم يك آدم حسابی مثل آقای اسفناج سابق!! ولی از بخت بد این یکشاهی صنار حقوقمان همیشه چهار ماه پنج‌ماه عقب میافتد (درست عین حقوق مدیرعامل سوزمان شرنامه!!)

به اداره خرچنگ مراجعه میکنیم میگویند بما چه برو از سوزمان شرنامه بگیر بسوزمان مراجعه میکنیم میگویند بما چه؟ شما کارمند خرچنگین!  
 «محمد کریمی و رفقا!»  
 بندر سمنان:

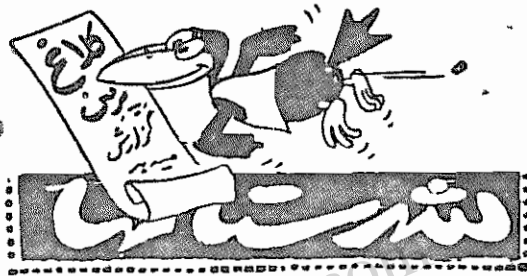
بخور و بخواب!

وضع کسبه کناره طوری است که همیشه میخورند و میخوانند! هلت آنهاست که چون مشتریها نون شده‌اند و سگ آنها را خورده! جنب‌های مغازه را خودشان میخورند و همیشه هم روی چهارپایه در حال خوابیدن و چرت زدن هستند!

مقالی

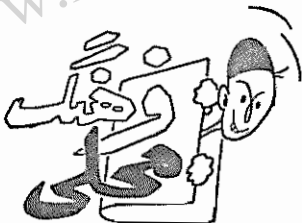
خبر بی پدر مادر!

عرض کنم خدمت شما که این خبر پدر و مادر درست و حسابی ندارد! زیرا مال وسط راه و مربوط بمشهد و اسفهان و اردبیل و غیره نیست! خواهش میکنم دستور بدهید که رستورانچی‌های قطار را تشویق و تقدیر کنند چون از بس مسافرین را دوست دارند از يك هفته قبل برای آنها چائی دم کرده و غذاهای ... تهیه میکنند و رزرو میفرمایند!  
 «۶- آذونگو»



همولایتی شما اداره زیر بار ناهای شهرستانیها میزاد و نمیدونه چه جوری از خجالت آنها در بیاد و اینتهمه شکایت را چیکارش کنه!

شهاد:



شهرتار، کتاب، سیگار

۱- شهرتار ما اگر آب و نان ازدهانش بیفتد پرحرفی ازدهانش نمیافتد ولی اوصاف را نباید از دست داد در عوض کاری هم بفتح مردم انجام نمیدهد و کسبه و انعام از دست اورا ضعیف هستند چون کاری بکارشان ندارد! منکه اگر صدراعظم شدن انتخابی بود با کارت الکترا ل باو رأی میدادم!

۲- از خدمات اداره فرهنگ ما بستن يك کلاس دبیرستان و جمع کردن پول برای خرید کتاب از مرکز بودندشان بآن نشانی که هنوز نه کتاب بدست ما رسیده و نه پول کتاب!

۳- با تأییدات خداوند متعال قیمت هر بسته سیگار يك قرون اضافه شده و آدم در این دوره بی کتابی دود خوش هم از کلوش پائین نمی‌رود!  
 «هو خستره»

خرما : نره خر کشمش!  
 تگرگ : قلبه باران!  
 شیطان : مردم آزار، فرشته!  
 کدو : سفید بادمجان!  
 يك شاهی : بیجه سناری!  
 سناری : پدر بیجه سناری!  
 «رشت و وحیدی شمس»

فومن:

راهست و چاه و چاله و...

کا کا جان ب ب ب بنده هم اکنون بیومن آدمم از رشت، آخ جون! سس سس سس سردنم بشکسته تر شد ز دست انداز ره ب ب بتر شد تمام رو رو رو روده هایم شده پاره آ آ آ آخ دنده هایم

زبانم لال و م مغز پریشان شده زین راه بی صاحب خدا جان! نه ماشینها فتر دارند و سنگدست نه مردم دنده و پا و سرو دست مگر این .. و .. وزارتخانه راه زحال ما ن ن ن ن ن است آسمان !! بگو کا کا، باون آقا که : بابا در این جاده درآمد پیر ماها! نه آسناات و نه عراهه، نه ماشن ... نمی‌خواهیم بابا، بگو انقلابه کیشن بریزن توی این جاله چه له‌ها، آخه نزدیکه ستون فقرات مسافرین بره توجیب

الو، مرکز، کا کا مرود داشته اینجا چرا اینجا نداره شهر بانی؟ خداوندا چرا در این زمونه  
 - الو، کا کا نذار گوشه رو اونجا در این ده دیکه پیدا نمیشه  
 - الو، مرکز، خبر هست از مراغه همیشه برق ما خاموش و کوره خیابانهای ما پر چاله چوله است

همه پولا شده خرج کرایه که بین لارنو با لار کهنه هر روز رفت و آمد کنیم:

الو، مرکز، کا کا گوشه را بردار کرج وضعش خراب اندر خرابه

الو، مرکز، کا کا ای مرد ماهش که می‌باشد «تلیفوش» زیاتی! ز وضع شهرتاری داد و بیداد

الو، مرکز، دو دور دو دور اربار همه جو بای کوچه روش بازه

الو، مرکز، کا کا لا راست اینجا شده شهر نو و کهنه بلائی

الو، مرکز، کا کا اینجاست نوشهر تو کوئی آنکه رأس شهرتاریست

الو، اخبار از شه میرزاده نه داروخانه داریم و نه دکتر خرابه وضع پست و «به‌نداری»!

الو، کا کا سلامات میکنم من که وضع پست ما خیلی خرابه

الو، مرکز، الو، آقای کا کا که شهرتاری کمی حالش خرابه برای ما فقط میدون میسازه

جواب کا کا

الو، حرفاتموم شد یا بازم هست؟ خلاصه من دارم گوشه رود درست هر آنکس شکوه‌ای دارد ز اوضاع فرستد شکوه‌اش را بهر کا کا! بنامه یا تلگراف یا تلفون خبر سازد مرا از وضع ایرون با اینکه بند گوشیم خورده وصله ولی سیمش همیشه وصل وصله بازم ای هموطن اخبار بفرست

«تلفنجی»  
 که آژدان هم ز ما بر گشته اینجا چه سازیم ما با این بی پاسبانی يك آژدان اینجا نیست بهر نمونه «توسری نخور»

که از «تنگ ارم» دارم خبر دل ما در بر از جان وا نمیشه «حومه برازجان - نجفعلی تنگ ارمی»

که اینجا وضع ما شیر تو الاغه! آب خوب دن هم اینجا تلخ و شور «کلنگه از آسمان افتاد و بشکست» ناسرقر اخلو

ریال ما همه گردیده ضایع! بیشتر از يك فرسخ راهه که ما مجبوره «تقد علی خمره باف»

تا از وضع کرج کردی خبر دار دو تومان قیمت يك سیخ کبابه! «ابو القاسم صادقی»

بیا اخبار لاهیجان بکن گوش که گشته سیمهای قاطی پاطی ز نرخ گوشت ونان فریاد فریاد «ع - محروم الاشیاء»

کا کا اکنون ز خر مشهره اخبار لجن داره، کثیفه پرز کازه! «از بیخ عرب»

که کار مردمش زار است اینجا نمانده خلق اینجا را نوائی

که گوشت و موش کرده با همه قو مخالف با رژیم گوشت خوار نیست «م - نورانی»

کا کا بشنو که درد ما زیاد همه هستیم از این اوضاع دلخو ز لطافت جناب شهرتاری «سام شه میرزاده»

خبر دارم برایت از بروجو دلم از دست مسئولین کباب! «ع - س»

من از شهر فسا دارم خبر، تمام کارهایش بی حسابیه ولی تو قصابی گوشت کرا، «ع - صاحب»



# آئین نامه اتوبوس خلعی!

## فصل دوم

**ماده ۸:** دنباله آئین نامه امور خلافی که در شماره مخصوص عید روزنامه فکاهی توفیق چاپ شده است، در شماره روز سیزده این روزنامه ادامه یافته و چون در روز سیزده بدر عبور و مرور وسائل نقلیه افزایش می یابد، لذا در این شماره آئین نامه امور خلافی رانندگان و دررشته گان و مأمورین اداره چاهنماک چاپ و نشر میشود.

### قسمت اول

#### \* در وظایف رانندگان \*

**ماده ۹:** هیچک از رانندگان وسائل نقلیه موتوری باستانی رانندگان اتوبوسهای شرکت زائد حق ندارند بهانه ازدحام مسافر و ازدیاد عبور و مرور در روز سیزده بدر اضافه بر گنجایش خود مسافر حمل نمایند، مگر با اجازه تلویحی مأمورین اداره چاهنماک.

**تبصره:** رانندگان اتوبوسهای کرایه - تاکسی - شخصی - بارکش - کامیون - درشکه - گاری اسبی - گاری دستی - دوچرخه پائی - سه چرخه، موتور سیکلت معمولی و موتور سیکلت بجهدار شامل این ماده نبوده و در صورت چرب کردن سبیل مأمورین مربوطه، میتوانند تا پنج برابر گنجایش خود، مسافر سوار کنند.

**تذکره:** موتور سیکلت بجهدار از این تاریخ تا اطلاع ثانوی به موتور سیکلت هائی اطلاق میشود که یک «کالسه بجه» بد قسمت چپ آن بسته شده باشد و پت «م» بکند.

**ماده ۱۰:** در صورت ازدحام فوق العاده مسافری، کمک رانندگان اتوبوسهای دو طبقه مختار خواهند بود که دور تادور قسمت بیرونی اتوبوس را مثل ذکان قصابی «قناره» نصب کنند و «بندینگ» کت مسافری را به قنارهها آویزان نموده، آنها را مثل لاشه گوسفند تلو تلو خوران به قصد حمل کنند.

**ماده ۱۱:** هیچک از رانندگان وسائل نقلیه اعم از موتوری و غیر موتوری حق ندارند در روز سیزده بدر دلخور باشند، لذا جهت رفع دلخوری بالا انداختن یک گیلاس عرق کشمش اشکال قانونی نخواهد داشت، چون مأمورین اداره چاهنماک را عقیده بر اینست که سیزده بدر بدون تصادف، لطف چندانی ندارد.

**ماده ۱۲:** توقف اتوبوسهای شرکت زائد در خارج ایستگاه اکیداً ممنوع است، جز در مواردیکه جناب شوفر یکی از رفقای صمیمی اش را در وسط خیابان ببیند. در این صورت میتواند حداقل تا یک ساعت و نیم دوست سید نفر را «متر» خود نموده و از دعوائی که شب پیش در کافه «شکوفه نو» برآه انداخته برای رفیقش تعریف کند.

**ماده ۱۳:** متلک گفتن راننده و کمک راننده به طبقه نوان و یکی بدو کردن ایشان با مسافری، در مواقعی که اتوبوس توقف کرده است، کاملاً ممنوع و در مواقع دیگر مسموع است.

**ماده ۱۴:** راننده در موقع رانندگی، در امر شل کن سفت کن اختیار مطلق داشته و میتواند گاهی آنقدر ماشین را بواش براند که مسافری چرتی بشوند و گاهی آنقدر تند براند و برای شیرین کاری در مقابل همکارانش و برآزهای بی معنی بدهد که صفا بزرداب مسافرها قاطی بشود.

**ماده ۱۵:** هیچک از مسافری حتی در موقعی که از تر زرفتر انندگان و شاکر رانندگان «کفری» میشوند، حق ندارند به آنها هپ نگاه کنند مگر از پشت عینک دودی!

**تبصره:** به پیروی از ماده بالا کسانیکه چپ مادر زادی ستند حق سوار شدن به اتوبوس را ندارند. (رجوع شود به آئین نامه ششم پزشکی مصوب ۲۸ قلب الاسد ۱۳۲۵ هجری میلادی)

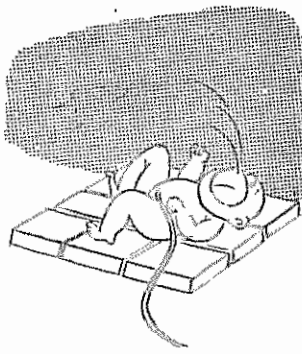
**ماده ۱۶:** در روز سیزده بدر بوق زدن مطلقاً ممنوع است. لی بعضی از رانندگان آمبولانسها اگر مرخصی داشته باشند موقعی که به بهانه حمل و نقل زانو، ایل و تبارشان را بار کرده و به سیزده رفته باشند، میتوانند آژیر اتومبیل را لاینقطع به صدا دریاورند ند دل مردم را پاره کنند.

**ماده ۱۷:** این ماده صد درصد مربوط به امور خلافی مأمورین لثی بوده و بعقل فنی، عدم ذکر آن بیشتر مقرون به صرفه است!

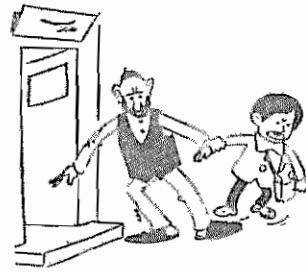
**تذکره:** خدایا خودت میدانی که ما آدم لاجونی هستیم و از (بقیه در صفحه ۷)

### تیار زندگی يك ایرانی

در ۵ پرده



۱- بدانیا میآید ...



۲- ... به مدرسه میرود



۳- ... دیپلمه میشود



۴- ... دنبال کار میگردد



۵- ... و بالاخره کار پیدا میکند!

### رباهی دیروزی و امروزی

#### عاشق!

این کوزه چون «عاشق» زاری بوده است در بند خم زلف نگاری بوده است این دسته که بر گردن او می بینی دستبست که بر گردن یاری بوده است «حجیم عمر خیام»

#### باز هم عاشق!!

این دیپلمه هم عاشق کاری بوده است سرگشته بهر گوشه کناری بوده است این شخص که بر خاک سیاه افتاده محتاج بیک پول ناهاری بوده است «شیخ جعفر نجوان»

### جمع و جور کننده: «چراغ موشی»



برای اینکه ذوق برویجه های «پراکنده گویا» را بیشتر تقویت کرده باشیم برایشان فکر تازه ای کرده ایم باین معنی که بجای تضمین کردن يك مصرع از يك بیت، بحر يك شعر معروف را در نظر بگیرند و بر وزن آن «ضمون تازه ای بسازند. در این شماره برای نمونه و سرمشق چند بیت ساخته ایم و در هفته های بعد منتظر آثار پراکنده گویان با ذوق هستیم! حاشیه: وقتی این پراکنده گویی جدید را برای چاپ آماده میکردیم چندین مرتبه «آیه لکرس» خواندیم و دور این ایده و این سوژه جدیدمان فوت کردیم و ختم «امن یجیب!» گرفتیم که آنرا از خطرات ارضی و سماوی و دستبرد و تقلید نویسنده های وامانده روزنامه های دیگر دراماد دارد... «انشاء الله تعالی»

### پراکنده گویی مدرن

#### بروزن:

«جمعی شکسته خوانند، جمعی نشسته خوانند هر کس بقدر فهمش، فهمید مدعا را»

- يك عده دزد و کلاش، جمعی نخود بهر آتش
- هر کس بعیل باباش، دوشد من و شما را
- جمعی «کر»یم و مفلس، مشتی علیل و بیمار
- جمعی ندیده هرگز، رنگ دوا هوا را!
- جمعی شکم پرستند، جمعی چو گاو هستند
- هر کس بقدر معده، بلعد غذا مذا را!

#### بروزن:

د هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به پیگیری پرداخت

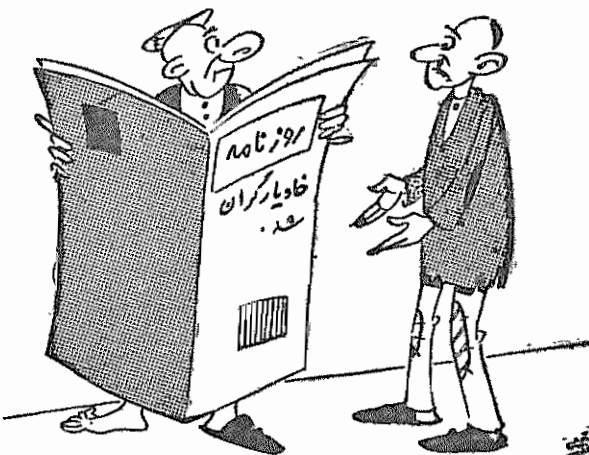
- هر که آمد کلاه ما برداشت رفت و آنرا سر دگر بگذاشت!!

#### بروزن:

«هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم يك کوچه ایم»

- هفت مرغ چاق را «جاندارم» خرد
- ما هنوز اندر پی يك جوجه ایم!
- هفت «چاه نفت» را بیگانه برد
- ما هنوز اندر پی يك چکه ایم!
- هفت دختر، حاجی آقا صیغه کرد
- ما هنوز اندر پی يك زوجه ایم!
- هفت کاخ با صفا را دزد ساخت
- ما هنوز اندر پی يك دخمه ایم!
- هفت ران بره را میخواره خورد
- ما هنوز اندر پی يك پاچه ایم!

«دکترن - الف»





# بزرگترین مصیبت عید نوروز

شخص محترم  
 \* برای این که بدانید چه اشخاصی «محترم» هستند آکبھی زیر را از اطلاعات برایتان نقل میکنیم.  
 توجه  
 شخص محترمی بنام سیف الله ابوالقاسمی دسته چک سرقت شده این جانب را وسیله کلاهبرداری قرار داده است. مواظب کلاه خود باشید! «عیدی تنظیمی»  
 - خیالت راحت باشد، کلاه ما را قبلاً برداشته اند.  
 \* \* \*

## یک خبر دست اول از مجلس

شب عیدی روی یکی از دعوتنامه‌هایی که برای وکلای فرستاده بودند، ساعت تشکیل کمیسیون مربوطه را ۱/۴ نوشته بودند. یکی از وکلای که معلوم‌اتش را بید خورده بوده از دیگری میپرسد این چه؟ رفیقش میگوید:  
 - ساعت چهار و یک دوم. وکیل اولی عصبانی میشود و میگوید:  
 - این مسخره بازیها چه در آورده اند؟ آخه من که مرتاض نیستم که علم غیب داشته باشم، من از کجا بفهمم که باید ساعت «چهار» پیام یا «یک» یا «دو»؟!  
 \* \* \*

## سوء استفاده

در شهر تازی هر کس سوء استفاده نکند حق گرفتن حقوق ندارد خیر زیر از کیهان است: «یکی دیگر از سوء استفاده‌ها و حیف و میل وجوه شهرداری مربوط است به واگذاری اتومبیل با افراد و همچنین اشخاصی در شهرداری بوده اند که وجودشان مطلقاً منشأ سوء اثر نبوده ولی

هر ماه «توقه‌هایی دریافت میکردند»!

## جلسه امتحان

امتحانات نلث دوم بعضی کلاسهای دبیرستان خاقانی بعثت نبودن جا در مسجدی که در کوچه ظهیر الاسلام قرار دارد انجام شد. یکی از مؤمنین (یعنی محصلین!) مینویسد در دو مین امتحانی که داشتیم توی مسجد میدادیم یکم تبه از بیرون مسجد صدای «بعزت و شرف لاله الا لله» بلند شد و در صحن مسجد پیچید و تمام متحین رفتند بخودشان بچینند جلسه امتحان بیک مجلس عزاداری تبدیل شد و صاحب مرده به برو بچه‌ها یکی یک قرآن داد تا برای آمرزش روح مرحوم فاتحه بخوانند!

## تسلیم

خبر زیر را بدون تفسیر برایتان از کیهان نقل میکنیم:  
**عرض تسلیم بخاندان جلیل عدل**

فاجعه مولمه در گذشت فقید سعید مهندس مجید عدل را بجناب فیروز عدل و خاندان محترم عدل تسلیم عرض مینماید  
 جمعیت دامپیروران تهران و حومه ش ۲۶۶۹۳

## فرهنگ پرستی

فرهنگ پرستی فرهنگیان قسمتی از مطلب مندرج در صفحه ۲۲ جغرافیای سال دوم دبیرستانها را عیناً برایتان می نویسم مواظب باشید ترش نکنید که دلخور میشویم.  
 ..... متأسفانه قسمت اعظم آثار علمی و ادبی و صنعتی پیش از اسلام ایران در نتیجه هجوم بیگانهگان در امان مانده است..»

موشهای اینفته: خدا پرست - محمد علی جیت - ایرج شمیر - سونو فانوم



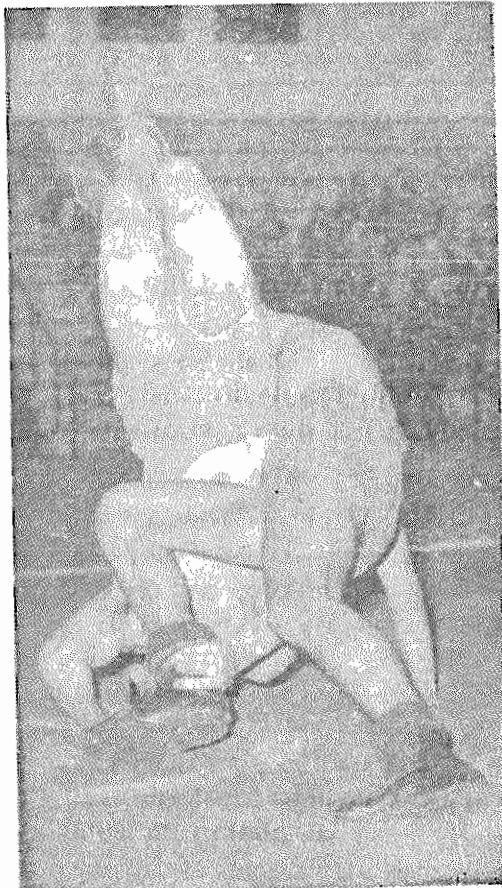
خیاط اولی - خوش بجات که بعد از عیدی هنوز اینهمه کارداری، ماکه دینگه مگس میپرونییم.  
 خیاط دومی - کارچی بابا... اینها لباسهایی است که قبل از عید خراب کردند. دهان دستش کنه!

## گیلکی:

### فردا بیشیم سینزده بدر «تورنگ»

غروبی آمشتی صفر  
 با خوزن وبا خوپس  
 با هوامی خانه میور  
 کب بوپوا سراسر اسر  
 بگفته او آخر سر  
**فردا بیشیم سینزده بدر**  
 زبیل کویا حسن گیره  
 قابلا میامی زن گیره  
 کمجداناسوسن گیره  
 ذوغالا یاسمن گیره  
 پلا بنن خواخور قمر،  
**فردا بیشیم سینزده بدر**  
 زجا ویری مشتی برار  
 الان بامو موقع کار  
 خوائیم بیشیم آب کنار  
 فر دادینی هزار هزار  
 مرد و ما همه سبزه سر،  
**فردا بیشیم سینزده بدر**  
 فوسو تینجاملم بو کون  
 ای موشته چائی دم بو کون  
 آهانی پوشتاخم بو کون  
 ایپچه تو ما کو، نم بو کون  
 قلیانای مرا باور،  
**فردا بیشیم سینزده بدر**  
 کورانا فر دادینیدی  
 سبزانه سن تیشینیدی  
 یاواشی توشکه زینیدی  
 بختا اتو وا کونینیدی

## مسابقه پسا بقه:



اگر گفتید اینها چه کاره اند؟

(جواب در صفحه ۱۴)

## اطلاهیة توفیق

بمنظور جلوگیری از هرگونه تصادف و تصادم بهوم اهالی محترم تهران و حومه اخطار میشود که در روز سیزده موقع حرکت از منزل نکات زیر را در نظر بگیرند:

- ۱- عبور جنبنده‌های غیر آتشین از نوع «عیالوار و دو تپا به» از خیابان پیر کوشت قصابیه و چهار راه سرسبز کاهوا باد مطلقاً ممنوع است چون خطر تصادف با گوشت و کاهو در بین میباشد!
- ۲- عبور دختران دم بخت از جاده ژیکو لوتیه از مشرق به مغرب ممنوع و از مغرب به مشرق قدغن میباشد!
- ۳- پارک کردن جنبنده‌های غیر آتشین که باک آنها اسکناس گیری نشده در مقابل اماکن عمومی مانند سینما و تئاتر وسایر محل‌های تفریح مطلقاً ممنوع است.
- ۴- عبور دامادها از مقابل منزل مادرزن بشرطی آزاد است که آنها را هم با خود به گردش و ددره بپرنند و الا مطلقاً ممنوع است.
- ۵- مردهای دوزنه و سه زنه اگر میخواهند در روز سیزده از خطرات ارضی و سماری مصون بمانند بهتر است از اول صبح بزنند کاراژ و خیال خود را راحت کنند.
- ۶- ولی با همه این احوال کلیه بیمارستانها از ساعت شش صبح الی دوازده شب برای دست پس

سال دگر خانه شوهر،  
**فردا بیشیم سینزده بدر**  
 اوپيله انجیل داره زیر  
 و اشان ای تانازه حصیر  
 سفره دبیچین مشتی منیر  
 بشن وسط نان وینیر  
 هالا چنیا زنه صفر،  
**فردا بیشیم سینزده بدر**  
 سینزده بدر مزه داره  
 از اکناره او کنار  
 صدای سازو نقاره  
 هر کی دینی باخویاره  
 توهم بجنیان تی کمر،  
**فردا بیشیم سینزده بدر**  
 تی تازره رختانادو کون  
 فر داویری صحرا بو شون  
 نحسی سینزده در بو کون  
 دت و دمن داره شو کون  
 همه کسا بدن خبر،  
**فردا بیشیم سینزده بدر**

## لطیفه وزارت

راستی رفیق توهیج میدونی چرا دولت جدید «اداره آب» و «اداره برق» را با هم قاطی کردو یک وزارتخانه جدید بنام «وزارت آب و برق» بوجود آورد؟  
 - آره علتش اینه که آب علامت روشنایی و هیئت دولت این وزارتخانه جدید را رازده باشد یعنی هم یک وزارتخانه درست کنه هم

# تزیین

روزنامه فکاهی  
 انتقادی - اجتماعی - سیاسی  
 اداره: تهران  
 خیابان استانبول شماره ۱۲۸  
 تلفن: ۳۹۱۷۳  
 عنوان تلگرافی:  
 «تهران - روزنامه توفیق»  
 چاپ: رنگین  
 باغ سپهسالار - تلفن ۳۹۱۸۵  
 امور هنری توسط:  
 «استودیو توفیق»

نقل و اقباس مندرجات این روزنامه در مطبوعات، براد یوها تلویزیونها و هر کجای دیگر بیهر نحو و بیهر شکل اکیداً ممنوعست و کلیه حقوق منحصرأ بروزنامه توفیق تعلق دارد.

بیای اشتراک  
 یکساله: ۴۰ تومن  
 ششماهه: ۲۲ تومن  
 برای کلیه کشورهای خارج (با پست زمینی):  
 یکساله: ۴۵ تومن  
 ششماهه: ۲۵ تومن  
 (با پست هوایی):  
 بیای اشتراک با ضافه مخارج پست هوایی آن.

« از عزیز نین »

### بچه ها ... آدم بشین!

دستکاری شده در «دستگاه کا کا توفیق»

« بابا مورچه » و « ننه مورچه » بچه هایشان را بدور خود جمع کردند و « بابا مورچه » خطاب به بچه ها گفت :  
- بچه های عزیز ! سعی کنید همیشه مورچه بمانید و مورچه بودن را افتخار بزرگی بدانید .

- بچه بزرگتره برسید :  
- بابا برای اینکه همیشه مورچه بمانیم باید چکار کنیم ؟

بابا مورچه جواب داد :  
- خیلی ساده است ، کارهای من و مادران را سرمشق قرار بدهید و از همان راهی بروید که من و مادران میرویم .



بچه ها حرف بابا مورچه را قبول کردند مدتها گذشت و بچه ها یکی یکی بزرگ شدند و همیشه حرف پدرشان بادشان بود که باید از همان راهی بروند که او می رود . تا اینکه يك روز بالاخره برف پیری بسر « بابا مورچه » نشست و آفتاب عمرش بلب بام رسید !

« بابا مورچه » بستر بیماری افتاد و در لحظات آخر عمر بچه هایش را بدور خودش جمع کرد و گفت :

- ... فرزند ان عزیزم ... از همه شماراضی هستم شیر مادران حالتان باشد ... هما بطور که گفته بودم عمل کردید خداوند پشت و پناهاتان باشد .  
و بعد از گفتن این جملات عمرش را بفرزندانش داد .



عین همین واقعه در بین سایر حیوانات مثل اردک ، ماهی ، سگ ، گاو ، شتر ، فیل ، مار و کوسفند هم اتفاق افتاد و آنها هم در حالیکه همه از فرزندانشان راضی بودند مردند . تا اینکه نوبت به جنس دویا رسید .

يك روز پدر و مادری بچه هایشان را بدور خودشان جمع کردند و آنها گفتند :

- نور چشم های عزیز ! سعی کنید همیشه انسان باشید و بانسان بودن خود افتخار کنید ... مواظب باشید عملی خلاف انسانیت مرتکب نشوید .

بچه ها گفتند :

- چشم بابا ، چشم مامان ، ولی ما نمی دوییم چیکار باید بکنیم که بتوانیم واقعا آدم باشیم .

بابا و مامان گفتند :

- خیلی آسونه ، کارهای ما را نمونه و سرمشق قرار بدهید و از همان راهی بروید که ما میرویم .



بچه ها اطاعت کردند و سالها از این موضوع گذشت تا اینکه پدر بچه ها زیر بار زندگی فوز در آورد و خانه نشین شد و بستر مرگ افتاد .

« مادره » بچه ها را دور پدرشان جمع و جور کرد و با آنها گفت :

- از شما هیچ راضی نیستم ، شما هیچوقت سعی نکردید که انسان باشید ... من همه شمارا عاق می کنم . شما انسان نیستید .

بچه ها خیلی تولب رفتند و باو گفتند :

- آخه پدر چرا ما را نفرین میکنی ؟ ما چه تقصیری داریم ، تو با ما گفتی هر کاری که من و مادران می کنیم شما هم بکنید ما هم همین کار را کردیم و از همان راه شمارفتیم که باین روز افتادیم !

« آتوزرد »

### گم شدن!

دوستم کرد تصادف مه پیش دوش دیدم که شفا یافته بود گفت البته سرم یافت شفا

### گله های معروف!



گله کنده



گله سیاسی

نکته!

البته این را میدانید که « سیزه » یعنی آن چیزی که دخترها در روز سیزده بان گره میزنند تا بختشان باز شود و شوهری برایشان پیدا شود ، جزء « نباتات » است اما بطور قطع این یکی را نمیدانید که همین سیزه ناقابل یعنی « نبات » تا چند سال قبل قاتق نان دخترها بود چون برایشان شوهر پیدا میکرد ولی حالا قاتل جانشان شده چون پسرها اکثرا « روغن نباتی » می خورند !

« اکتشافچی »  
توفیق - بیخود نیست که میگن خیر و برکت از همه چیز رفته !

### آقای پرتقالی

آزاد اصفهانی

هر کس که گشت غافل از فن دست مالی؟!  
باید چومن بسازد ، هر شب بنان خالی آنکس که لات و پات است ، باید که مثل بنده در روز عید پوشد ، شلوار پارسالی آرنج آستینش ، گر زانکه نبخ نما شد باید رفو نماید ، با وصله های عالی لیک آنکه پول دارد ، گردن کلفت باشد گویند کاسه لیسان بر او جنابعالی در موقع زمستان ، از لطف شهرتاری شن جای خاکه گیریم از حاجی ذغالی گفتم که شهرتاری ارزان نموده لیمو بر ریش من بخندید آقای پرتقالی فرش اطاق بنده باشد حصیر پاره لیکن بقصر آقا ، باشد هزار قالی از بسکه خورده ای تو ، مرغ و خروس و جوجه شک کرده ام که جاندارم یا حضرت شغالی

### از نظر اقتصادی ...

بطوریکه از مقامات شایعه چی شنیده ایم ، چون وزیر جدید معارف دکتر در علم حقوق و اقتصاد تشریف دارند ، برخلاف وزرای قبلی که میخواستند وضع خرچنگ را از نظر فرهنگی جفت و جور کنند ، ایشان تصمیم گرفته اند از راه اقتصادی سر و صورتی به فرهنگ بدهند . البته این ابتکار بی سابقه ایشان قابل ستایش و درخور تمجید است (وما امیدواریم که وضع وزارت اقتصاد میلی هم از نظر فرهنگی راس و ریس بشود) ولی بعقیده ما این کار تحصیل حاصل است چون وزرای سلف ایشان با گران کردن شهریه مدارس ، اوضاع خرچنگ را از نظر اقتصادی ، آنچنانکه باید و شاید روبراه کردند و کار ایشان را کاملا سبک فرمودند .

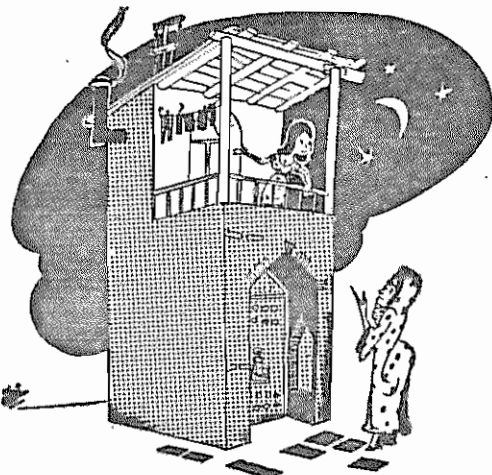
### خارج

چندی پیش هنگامیکه دلکش در تاترهای خیابان لاله زار کنسرت میداد ، شبی آقای ساعت با اتفاق یکی از رفقایش به کنسرت مزبور رفتند ، وقتی ارکستر شروع به نواختن کرد رفیق آقای ساعت که کمی به موسیقی وارد بود رو به قهرمان هوش کرد و گفت میفهمی ارکستر داره خارج میزنه ! از شنیدن این حرف آقای ساعت با عجله از سالن خارج شد و کلیه راهروها را گشت ولی چیزی دستگیرش نشد و سپس از تأثر بیرون رفت و اطراف تأثر را هم کاملا جستجو کرد ولی باز هم چیزی نفهمید و لذا با عصبانیت بطرف سالن تأثر آمد و پهلوی رفیقش نشست و پرخاش کنان گفت عقلت کجاست ؟ ارکستر همین توی سالن جلوی چشمات داره میزنه اونوقت میکی خارج میزنه ! خارج ارکستر وجود نداشت ! « مصداق خان »

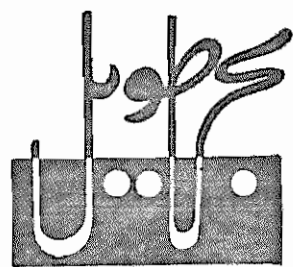
### گره ابرو

اینکاره

هر دختر بی شوهر و ترشیده ای ، امروز هر جا چمنی دید ، نشست و گرهی ساخت جز دلبر من کز سرخشم و غضب و ناز همچی (!) که مرادید ، با برو گره انداخت!



چه خبره باز چراغونی کردین ؟  
چراغونی نکردیم بابا ... آقا مون امشب کلاهشو از سرش برداشته !



«حسن خوبی!! این بحر طویل»  
 «اینستکه هم سربى است - هم مخلوط»  
 «هم بلغور - هم بایدیک نفس خوند»  
 «تاته!!»

شروع ..... کن :

های کبلا کوثر السلام  
 سوغات چی آوردی برام ، حرفی  
 بزن آخر، بلام . اسفندودی اولدی  
 تمام ، بونان سورا دام دام دارم ،  
 امروزشادان اولمیشم ، خوشحال و  
 خندان اولمشم توی بیابان اولمیشم  
 در سبزه زاران اولمشم با کفش و  
 تنبان اولمیشم ، آ کبلا کوثر جان  
 بویور . امروز روزی یاخچی دور .  
 سراویخ شد کور بگور ، جامی بیا  
 مستانه وور زبرا که روز سیزده دور ،  
 بوردا نشاط اوردا سرور ، آ کبلا  
 کوثر نان کتیر ، چائی یار قلیان  
 کتیر ، یالله بویور نان و پنیر ،  
 اینجا بشین روی حصیر ، من بنگرم  
 روی سنه ، سن هم نماشا کن منه ،  
 آخیش نه آخیش نه ، نون است  
 وآش واشکنه ، محلس بدون مسکنه ،  
 جیبم تهی ازاسکنه ، دائیم رئیس  
 پرزنه ، محکم بگوشت میزنه .  
 های کبلا کوثر هارداسن ، ساکت  
 نشستی پیش من ، چای ایچ بالام  
 جامی بزن ، چون ماه فروردین  
 اولوب ، گرد است گردو مثل توپ ،  
 قلبم کند تاپ تاپ تو لوب ، آبگوشت  
 ایچدیم جای سوپ ، ایندی بیاسازی  
 بزن ، یازیر آوازی بزن ، این لقمه  
 را کازی بزن ، باخ باخ عجب صافه  
 هوا ، بزغاله ها کوساله ها ، هر یانه  
 مشغول چرا ، ملق زنان در سبزه ها ،  
 آقا بویوک با بچه ها ، آ کبلا کوثر  
 باخ بورا ، دیر میشود بونان سورا ،  
 باید چکیم کورن ترا ، تشریف کتیر  
 اینجا بیا ، قربان اولوم چشمان تو ،  
 کبلائی جان قربان تو ، ساییده دور  
 دندان تو ، یالان نمیگم جان تو ،  
 من اولمیشم مهمان تو ، نان ایستیرم  
 ازخوان تو ، کو کشک و بادیه جان  
 تو ، آخرنیه لال اولموسن ، لاپ مثل  
 حامل اولموسن ، شاید که بی حال  
 اولموسن ، بی بر گه ویی بال اولموسن ،  
 بی یال و کویال اولموسن ، کیت  
 کیت بالام دنیانه دور ، جان تو این  
 حرفانه دور ، هنگام کولمخ آمده ،  
 مخلص به ییلاخ آمده بادمب و با  
 شاخ آمده با نقش سوراخ آمده ،  
 پالتارندارم عیبی یه خ ، یا کارندارم  
 عیبی یوخ ، شلوارندارم عیبی یوخ ،  
 آلاه کریم دورهای بالام ، فرشم  
 کلیم دورهای بالام ، مال قدیم  
 دورهای بالام ، با بام رحیم دورهای  
 بالام ، آ کبلا کوثر دم بگیر ، که زیر  
 و گاهی بم بگیر ، زردک بخس شلم  
 بگیر ، من دیمه دیم مانم بگیر ،  
 دوراز سنین درد و بلا ، یالا بگیر  
 بنداز بالا ، آخ نوش جوئت مرهبا  
 (عرق تو پاک کن !)

شروع اصلاحات

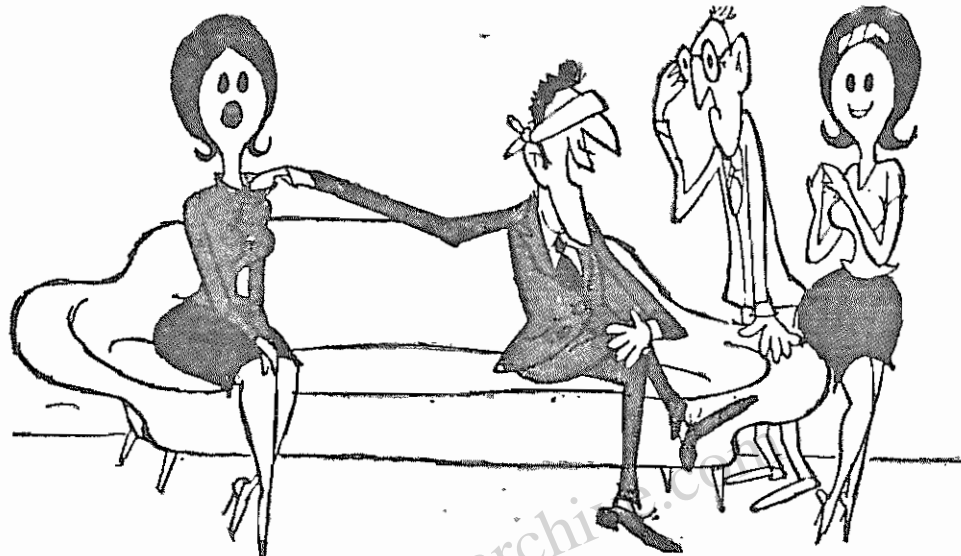
بقرار اطلاع ساختن جاده سوم بین «وعده وشیره» و  
 همچنین اتوبان «سرخمن» از روز سیزده شروع شده و تا روز  
 سیزده سال چهل و چهار خاتمه خواهد یافت .  
 عرض جاده سوم «وعده وشیره» هفتاد متر و طول آن الی  
 غیرالنهایه است ولی از عرض و طول اتوبان سرخمن اطلاع  
 صحیحی در دست نیست .  
 در محافل ساختمانی گفته میشود با احتمال قوی بزودی  
 چهار «بیکاره روی زیرزمینی» در چهار نقطه شهر که راهروی  
 زیرزمینی نداشته باشند ساخته خواهد شد تا بیکاره ها در امر عبور  
 و مرور دچار اشکال نشوند !

«دانشمندان اعلام کردند که از هر ۶ نفر یک نفر با انگشتان خود می بیند» .

روزی ده هزار نفر در  
 سراسر جهان از کرسنگی میمیرند  
 ۵۵ سال ۵۵ میلیون بر  
 جمعیت دنیا افزوده میشود .  
 «چرا اید»

«جای راحت»

لالائی لای لالائی لای لالائی  
 کجای ای بچه جون میخوای بیایی؟!  
 در این دنیا کسی چیزی نمیشه  
 بمان توی دل مادر همیشه  
 در آنجا نی غم نان است و نی آب  
 همانجا راحت و آسوده میخواب!  
 «زرد آلو عنک»

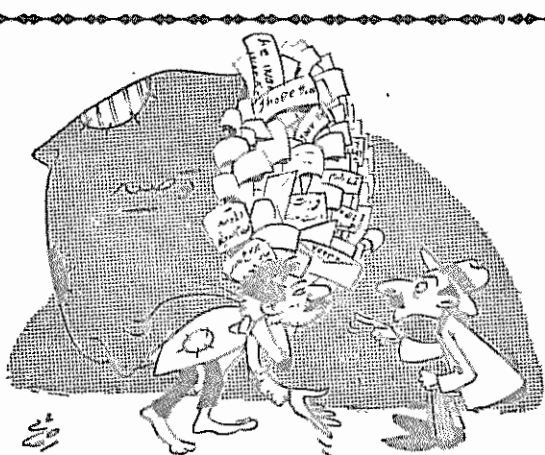


— اوخ جون ، دیدم .. دیدم !!

عقاید طبقات مختلف مردم در باره :

میزه گره زدن

تاکا :  
 بهوش باش بکاری گره نیندازی  
 بناخنی که توانی گره کشائی کرد  
 نلت :  
 گره بستن هنر نمیباشد  
 تا توانی گره کشائی کن  
 پیگار :  
 بر کک چمنهای سبز ، در نظر این حقیر  
 هر گره اش مشکلی است ، قدس در میبشیر  
 کارمند دو نپایه : (خطاب به نان سنگک)  
 من رشته محبت تو پاره می کنم  
 شاید گره خورد بتو نزدیکتر شوم  
 حمومی :  
 از لنگ خودت گره مکن باز  
 زیرا گره پرده پوش راز است  
 بنده تنبان :  
 گره کور چون در بسته است!  
 موقع مقتضی؟! نگردد باز!  
 بزاز :  
 کوئند مرا «گره» چه باشد؟  
 البته که هر گره «دوسانت» است



— با این توصیه ها میخوای وکیل بشی؟  
 — نه با میخوام کار پیدا کنم؟!!



مسابقه فرهنگ توفیق را تا  
 آخر خرداد تمدید میکنیم.

- ★ بچه : ساعت شماطه دار!
- ★ اسفالت خیا با نازها : دهن کجی
- ★ شهرتاری بمردم!
- ★ ماتیک : رنگ خوردنی!
- «ژرژ ربیع»
- ★ زال زانک : پر تقال بچکانه!
- ★ سسک : جانی دالر شکارچی ها!
- «رضامندی»

فرهنگ میزون!

- ★ میزان الحراره : آلتی که سرد و گرم روز کار چشیده!
- ★ میزان الحماقه : مردی که تجدید فراش کرده باشد!
- ★ میزان الکثافه : کوچه پس کوچه های دور افتاده شهر!
- ★ میزان الفلاکه : آدم عیالوارو مفلس و بیکار!
- ★ میزان الکنایه : روزنامه توفیق! «میرزا هبل هبو»

فرهنگ نوروز

- ★ خیاط : کسی که شب عید شست پایش توی جیب بغل کت مشتری میرود!
- ★ قاشق زنی : موسیقی جاز خودمانی!
- ★ خونه تکونی : زلزله خصوصی!
- ★ عید دیدنی : عید خوردنی!
- ★ سمنو : فسنجون سرد!
- ★ بته علو کردن : پرش از مانع!
- ★ ضد سال باین سالها : فحش علمی!
- ★ عمو نوروز : پارسال دوست ، امسال آشنا!
- ★ حاجی فیروز : کاکا توفیق بدلی!
- ★ عیدی : پول چائی بچه ها!
- ★ روز عید : روزی که آجان های چاهنمایی از ساعت سه بعد از نصفه شب سرپوشان حاضر میشوند!  
 «مسعود»

رفاه عمومی

با آنکه با آغاز سال نو  
 سرانی و بیکاری و بیکارگی و  
 این حرفها بکلی از بین رفته و  
 دیگر عاملی وجود ندارد که  
 مردم را بستوه آورد با اینحال  
 بمنظور تأمین آسایش بیشتر  
 مردم و «رفاه عمومی» قرار  
 بر این شد که هفته آینده اسامی  
 تمام کوچه ها به کوچه (رفاهی)  
 تبدیل شود که دیگر جای تمله  
 تزاری برای کسی باقی نماند!

مردی که خیاط لباس او را پیش از عید حاضر نکرده بود ، بر اثر مشاخره بدست برادر خیاط کشته شد.

شعر جنائی

انر : آتانا کربیتی

ترجمه : میس کیس آتاسی

فصل اول

رفت مردی پیش خیاطی و گفت : ای پل خوش پنجه شیرین سخن از برای چاکرت رختی بدوز گفت : حاضر میشود نزدیک عید

فصل دوم

عید آمد ، رخت او حاضر نشد مستخره بازی در آوردی سرم ؛ ناگهان قارداش خیاط از نهان بی هوا روی سر و کولش پرید آفتدر با نیش چاقو زد باو زان سپس فرمود زیر گوش وی : «آن رها کن تا نخواهی پیرهن»

«سیاست انگلیسی!»

چرچیل و سرطان!

رفیقم که با اصطلاح خودش آدم دنیا دیده و سرد گرم چشیده‌ای است و عقیده دارد که اگر برک از درخت بفتد کار، کار انگلیسهاست، می گفت :

شنیدی روزنامه‌های آمریکائی اعلام کردند که غالباً سیگار کاغذی ایجاد سرطان می کند و دخانیات دیگر مثل پیب و چوق و سیگار برک و غیره در تولید سرطان چندان دخالتی ندارند ؟  
گفتم - آره . ولی مقصودت از این سؤال چیست ؟  
گفت - مقصودی نداشتم فقط میخواستم بهت بفهمانم که این جریان از طرف انگلیسها آب میخورد .  
گفتم - یعنی چه ؟ منکه زبان ترا نمی فهمم !

« روزانو روزی از نو »



روزی يك سوراخ !

بخش جانورشناسی

نرم تنان



نرم تنان تیره‌ای از جانوران خاک‌زی هستند که هیكلی ظریف و پوستی لطیف مثل حریر دارند و بهمین جهت حیوان شناسان آنها را نرم تنان خوانده‌اند .

نرم تنان حیواناتی هستند از موش موذی‌تر و از روباه مکارتر بطوریکه اگر اراده کنند می‌توانند در يك طرفه‌العین آدم ابوالبشر را بامکرو افسون «چیز خور» کنند و از بهشت برین بیرون نمایند .

نرم تنان اصولاً حیواناتی وحشی و گریزپا هستند و در نك تشناسی از گربه کوره ارث می‌برند ولی رام کردن آنها کارچندان مشکلی نیست و همانطوریکه در تاریخ انقلاب فرانسه نوشته شده در چند صد سال پیش اشخاص نااعلی مثل کازانووا و دون ژوان پیدا شدند که تعداد بیشماری از این حیوانات را اهلی کردند .

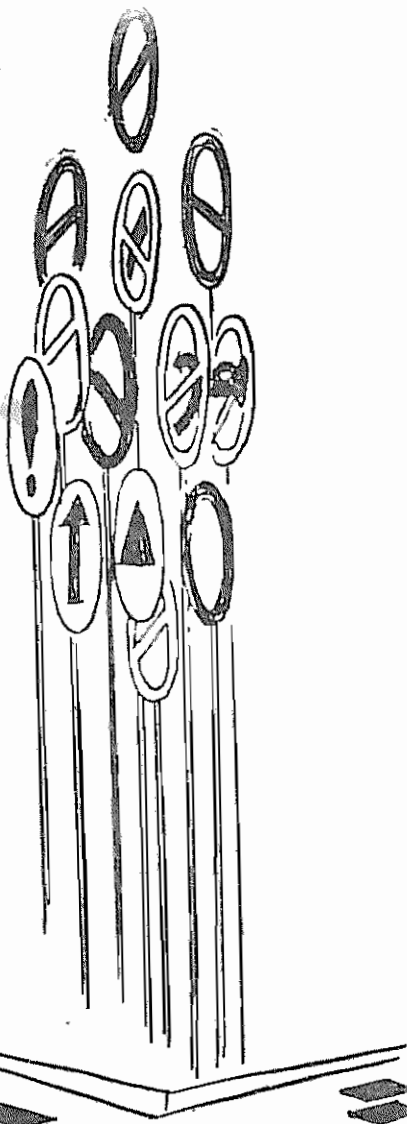
از خصوصیات دیگر ایندسته از حیوانات حس تفوق طلبی آنها بر دیگران و جرأت و جسارت بی- اندازه ایشان در مقابل پسران آدم میباشد ، و باینجهت در اغلب بزین بزنهائی که معمولاً بین این دودسته از موجودات روی میدهد، نرم تنان که در این موقع تبدیل به موجوداتی بنام «صنف لنگه کفش بدستان» میشوند ، طرف مقابل را از پای در می‌آورند و پیروز میگردند ولی باید دانست که شجاع‌ترین و پر دل و جرأت‌ترین ایشان بمحض دیدن يك موش فسقلی رنگه و رویشان رامی‌بازند و یا بفرار میگذارند .

يكی از خصوصیات مهم نرم تنان اینست که فاصله بین بیست سالگی تا سی سالگی را در عرض سی سال طی می‌کنند و بطور متوسط هر سه سال یکمرتبه فقط یکسال بزرگ می- شوند .

يك دانشمند ۷۰ ساله ایتالیائی که در سواحل دریای مدیترانه زندگی می‌کند و قریب ۵۸ سال از عمر خود را صرف بررسی در احوال نرم تنان کرده و حتی برس اینکار چشمان خود را نیز از دست داده در کتاب خود موسوم به «آئین نرم تن پرستی» مینویسد نرم تنان معمولاً تا سن سی و پنج سالگی حیواناتی دوست داشتنی و قابل بررسی هستند ولی موقعی که پیر میشوند بموجوداتی بد خلق و پر- توقع مبدل میگردند و وجودشان فقط از نظر سازندگان لوازم آرایش قابل توجه میباشد .

در خامه باید اضافه کرد که در سالهای اخیر با پیشرفت صنایع

امسال هزارها درخت در مراسم درختکاری کاشته شد»



درختکاری !؟

قصه کوچولو:

سانسور فیلم

يكی بود ، يکی نبود

غير از خدا هيچکس نبود ... چندین و چند سال پیش، وقتی که کمپانی‌های فیلمبرداری بعد از مدت‌ها مطالعه ، راه نان در آوردن را یاد گرفته و دست‌اندر کار تهیه فیلم‌های سکس اپیل‌دار با اصطلاح مؤمنین : مخالف عفت عمومی شده بودند ، یکی از کارخانه‌های فیلمبرداری اروپا ، فیلم نان و آبداری تهیه کرد که بواسطه هنرنمایی بینظیری که هنرمند مادینه آن ، از خودش بروز داده بود برنده ۱۲ تا جایزه اسکار شد ، ولی متأسفانه نمایش این فیلم بعلت داشتن دو صحنه بسیار زننده با مخالفت شدید مقامات

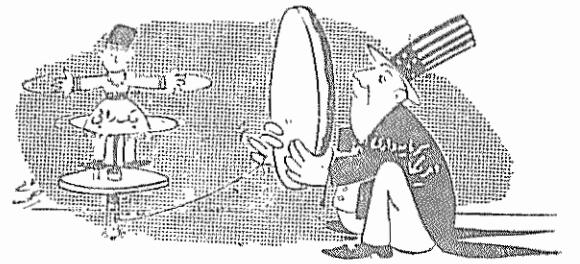
شیعائی و به بازار آمدن روغن نباتی تقریباً از ارزش واقعی این حیوانات بمقدار زیادی کاسته شده و حتی دانشمندان حرمسار ادراعرب که سابق بر این لایبراتورهای بزرگ و مجهزی برای تحقیق در امور نرم تن- شناسی درست می‌کردند دیگر حال و حوصله اینجور تحقیقات علمی را ندارند و حتی بعضی از آنها فقط به تماشای فیلم‌های ایتالیائی اکتفا می‌کنند .

دولتی روبرو شد حتی اگرستانسیالیست هاهم تماشاى آنرا تقبیح کردند. صاحبان کارخانه فیلمبرداری که با توقیف این فیلم در معرض ور- شکستگی قرار گرفته بودند ، با تلاش زیاد و خرج پولهای هنگفت، نظر مقامات مسئول را جلب کردند که تصمیمی اتخاذ شود که نه سیخ بسوزد نه کباب ، یعنی یکی از این دو صحنه زننده برای التیام یافتن جریحه عفت عمومی از دم قیچی سانسور بگذرد و صحنه دیگر برای تشویق مردم بدیدن فیلم سر جایش باقی بماند و قرار بر این شد که هفت نفر از اعضاء برجسته دستگاههای دولتی که سنی از شان گذشته باشد و در ضمن به امور اجتماعی وارد باشند، این فیلم را ببینند و با اکثریت آراء، صحنه‌ای را که میبایستی بزیر قیچی سانسور برود انتخاب کنند. الآن قریب پانزده سال است که این هیئت هفت نفری ، روزی سه مرتبه این فیلم را از اول تا آخر می‌بینند و حتی روزهای تعطیل هم ، يك سئانس فوق‌العاده ، اضافه کار می‌کنند، اما هنوز تصمیم خودشان را نگرفته‌اند .

قصه ما بس رسيد ولی هنوز هیئت هفت نفری مشغول مطالعات بسری هستند!



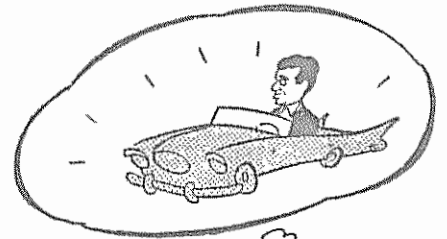
در تروهای اخیر آمریکا دستبای پنهانی بی درکار است.  
«خبرگزاری بی بی سی»



«لوطی!»

از قول کاآب مجسمه آزادی ینگه دنیا  
**محکم نزن!**  
 دیگر از آزادی و آزاد مردی دم نزن  
 می دم از دلوزی از کار بی آدم نزن  
 سازی از حل و فصل کار افراد خودت  
 بی ما یا دیگران بیجا دم از مردم نزن  
 خیط کردی جان من دسته کلی دادی بآب  
 بیجهت در خطه آزادی بیجا دم نزن  
 کشته شد فرزند تو با حیل در آغوش تو  
 پس دم از آزادی و حریت عالم نزن  
 از برای ما نبار هر زمانی «طرح» و «اصل»  
 نقشه ما را برآه زندگی بر دم نزن  
 حاک خود را اتمی ده، گر که زورت میرسد  
 روز و شب بیجا بنام سلح بیج و خم نزن  
 ز کنون در پرده میرقصیدی و پیدا نبود  
 حال چون رسوا شدی آهنگ زیروم نزن  
 «دست»، آخر در قمار زندگی «وا» میشود  
 گر «بلوف» هم میزنی کم نزن، چنین محکم نزن

«ماز اضافه کردن نرخ اتوبوس فکری جز خرید ماشینهای جدید نداریم»  
 نقل از مساجه مطبوعاتی «آقا شجاع»  
 مدیر عامل شرکت زائد.



«ماشینهای جدید!»

...!!...  
 - مولود مسعود سرور شیعیان و مولای متقیان، امیر  
 مؤمنان، علی ابن ابیطالب علیه السلام را بمسوم خواهران و  
 برادران مسلمان تبریک عرض مینماید.  
 تهیه کنندگان روغن نباتی  
 - یا علی (ع) ادرکنی!  
 مصرف کنندگان روغن نباتی

### گلچین اخبار

«اول این خبر را از مجله مهر  
 ایران که تحت عنوان «شایعات و اخبار  
 اختصاصی ما» نوشته شده بخوانید و  
 تبسم بفرمائید تا بعد»

«هفته گذشته در ضیافت  
 خصوصی که... باقتضای هنرمندان  
 افغانی داده شده بود مرصیه خواننده  
 رادیو شعری را که آقای علم از  
 دیوان صائب انتخاب کرده بود  
 خواند و این شعر آنقدر بجا و مؤثر  
 بود که عموم حاضران حسن انتخاب و  
 شعرشناسی نخست وزیر را تحسین  
 گفتند.»

«و همچنین «شعر گوئی»  
 ایشان را!»

«خوب. حالا این دو خبر را که  
 اولی در کیهان شماره ۶۰۸۸ و دومی در  
 کیهان فوق العاده روز شنبه گذشته  
 چاپ شده بخوانید و آنها را با هم  
 مقایسه کنید.»

«خبر اول: ... مقامات  
 آمریکائی... کودتاچیان و بت نامی  
 را تشویق نموده اند...»

«خبر دوم: «کندی ضرب  
 گلوله کشته شد.»

«...»  
 «دو خبر زیر هم اولش در اطلاعات  
 یکماه پیش و دومیش در کیهان یکشنبه  
 ۲۶ آبان ماه چاپ رسیده»

۱ - «مرحله دوم اصلاحات  
 ارضی شروع شد»

۲ - «قرارداد خرید ۸۰  
 هزار تن گندم از آمریکا امروز  
 بامضاء نخست وزیر و سفیر کبیر  
 آمریکا رسید»

«مجله روشنفکر هم در شماره اخیر  
 خود تحت عنوان «این هفته در مجلس»  
 چه خبر بود؟» با توی گفشی و کلاه کرده  
 و مینویسد:

«بالاخانلو (وکیل همدان)  
 نطقی درباره مشکل و تحمیل و  
 کمبود شاگردان مدارس ایراد  
 کرد و گفت: بخدا اگر بچه ها بدانند  
 که چه مشکلاتی در راه تحصیلشان  
 وجود دارد و پدران آنها چه می کنند  
 تا آنها دیپلم و لیسانس بگیرند از  
 همان بچگی بدنبال شغل آزاد  
 میروند و در بازار کار میکشند. یکی  
 از نمایندگان که معلوم نشد کی  
 بود گفت:

«و اگر هم شغل آزاد نند مثل  
 جناب عالی وکیل میشوند...»

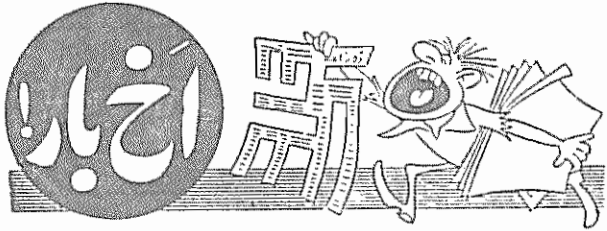
«باز خدا شامل حالش بود  
 که شناخته نشده»

«مجله قضا و حاکمیت در شماره اخیر  
 در هفته قبل از قول وزیر بساط گستری  
 نوشته است:

دکتر باهری:  
 «هر وسیله ای که بتواند ایجاد ترس  
 کند برای... جامعه م لازم است.»

«مجله مهر ایران تحت عنوان «در  
 پشت پرده چه میگذرد؟» مینویسد:  
 «... فکر تشکیل یک جمعیت  
 سیاسی... از خبرهای مهم و جالب  
 هفته گذشته بود، این خبر می رساند  
 که کمترین قوم باهت و جود  
 جمعیتها و احزاب سالم سیاسی  
 برای تکمیل اساس مشروطیت پی  
 برده اند»

«بقول خاله زنکها: بعد از  
 مردن سهراب، بیوهش دادوا



باید بالا بوه رشد سیاست  
 تا روشن شی باوضاع زمونه  
 فزون گردد شعور دیپلماسیت  
 بخون اخبار مارو دونه دونه  
 م: شبدر

صدراعظم گفت:

بیسوادی در کمتر از بیست سال باید از ایران ریشه کن شود.

اگر چون کانا چخماقت میدم برق  
 باید گوش بدستت باشه حتماً  
 نگفتن تا سه ماه دیگه، این ملک  
 که دیگه کارگر نایاب میشه؛  
 سه ماهه سی ماهه شد، کار برانیفتاد  
 حالا با این حساب سهل و ساده  
 که این بیست سال در بیست سال میشه با نه

«قاتل کندی» در حمایت پلیس است. «خبر گز آر بیا»

حوشا بر حال این قاتل بمولا  
 که در تحت حمایت پلیسه  
 بیاه! اینهم ز دنیای تمدن  
 بگواونجا چنین است و چنانست

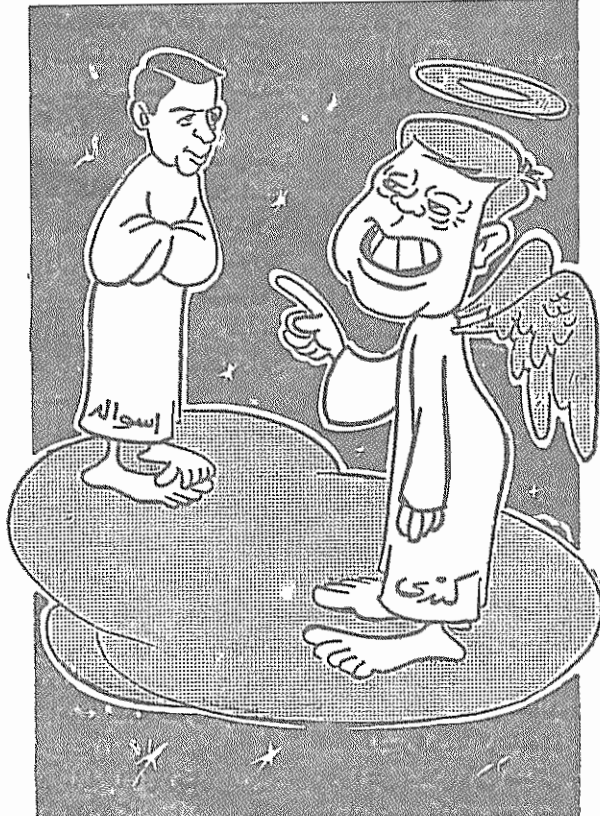
«دیپلی اکسپرس» مینویسد «جک روی» سرانجام آزاد میشود.  
 میان را پس چه حاجت بدیانت  
 همین قد کشته دستگیرم خلاصه

برای اولین بار سعدالله قتل فلور را انکار کرد

آها - باز چراغ کشته خاموش  
 نیگا کن، پرده داره میره بالا  
 نیگا کن باز برای چندمین بار  
 بازم یکمشت الفاظ مکرر  
 پرس؟ قاتل توئی؟ یا نه - یا آره  
 میفته پرده، سالن میشه روشن  
 که اینبار محتایق غیر از اینهاست

استخدام جدید با تصویب لایحه جدید استخدام سرو صورتی  
 پیدا خواهد کرد

چه استخدام و تصویب چه کشکی؟  
 از اون مشکی که تویش پر ز خالیست؟  
 مجلس کو؟ بزنی بر چاک جعده  
 چه دوشی جان من از تو چه مشککی؟  
 همیشه بود جاش حالی بدالیست؟  
 بدم هی وعده، از اعماق معده



روح کندی - تورو دیگه کی کشت؟  
 روح اسوالد - همونهایی که تورو کشتند؟!!



قصه قصه

فون و پیپرو پیسته  
یکی بود یکی نبود  
غیر از خدا هیچکی نبود  
چندین و چندسال پیش از این  
که پر بود از سبزه زمین  
آب و هوای شهرمون  
طعنه میزد به آسمون  
شهر صفای خوبی داشت  
آب و هوای خوبی داشت  
نه گرد و خاک داشت و نه دود  
عجب هوای صافی بود  
صاف بود و بی دود و خاک  
عینهو جیب بنده پاک  
اما به مدتی گذشت  
یکدفعه شهر و کوه و دشت  
دود زده و سیاه شد  
(دود و دمی برآه شد)  
بدون هیچ حساب کتاب  
یکدفعه شد هوا خراب  
کارش باونجاها رسید  
که هر کسی نفس کشید  
ز فرط دود، خود بخود  
بینی او توره شد  
بطوریکه در اون هوا  
نفس کشیدن واسه ما  
یواش یواش ویش و کم  
اشکال کلی زد بهم  
تا اینکه کله گنده ها  
یکدفعه پا شدن ز جا  
کشکی و بی مقدمه  
با هیرو ویر و هممه  
با مدتی بیا بر  
سینه هارو دادن جلو  
که ما بادود لیج میکنیم  
سر خرشو کیج میکنیم  
هر کسی بسی ملاحظه  
هی دود و دم را بندها!  
فوری جریمش می کنیم  
توی سرش هم میزیم  
بعد از اونم باخش و فش  
یک «سمینار» درستش  
واسه مبارزه با دود  
حالا بین کارش چی بود  
مأمورین این سمینار  
پاشدن و اول کار  
گیوه هارو ور کشیدن  
دنبال واحد درویدن  
که این توئی دودمی کنی  
شهر و دود اندومیکنی!  
یا لا، نکن خیره سری  
پاشو بریم کلوتری  
هیچی دیگه با این کلک  
دود و فرستادن درک  
«هره» نکن خواننده جان  
چونکه پس از این جریان  
عامل دود، دفع شد  
دود بکلی رفع شد  
این سمینار هم خود بخود  
وظیفه اش تموم شد.  
تا سر، ما تو آخوره  
هر کاریمون همینطوره



فکته

بموجب لایحه اصلاحی قانون  
منع کشت خشخاش که تقدیم مجلس  
سنا شده، مجازات وارد کننده و  
سازنده هر روئین و مرفین اعدام است.  
مجازات حامل و باپنهان کننده  
بیش از پنجاه گرم هر روئین در مرحله  
اول «حبس دائم» و در صورت «تکرار»  
اعدام خواهد بود.  
جراید  
توفیق: از دو حال خارج  
نیست یا «حبس دائم» باز داشت  
سه چهار روزه است و ما سوادمون  
نم کشیده و یا در زندان حمل و  
پنهان کردن هر روئین را میشود  
«تکرار» کرد والا کسی که به حبس  
ابد محکوم شد قدرت تکرار  
کردن عمل خود را در خارج  
نخواهد داشت.

راهی برای سیر شدن!  
- پسر تو چرا توی این  
بیکاری و گرفتاری میری مزاحم  
دخترهای مردم میشی؟  
- خوب میشم که میشم، مگه  
چه مانعی داره؟  
- چه مانعی داره کدومه  
پسر؟ میدانزت زندان عوض  
شام و ناهار آتش شله بناقتمی-  
بندن.  
- خره منم واسه همون  
آتش شله میاقتم دنبال دخترها!

یک کار مشیت!  
روزنامهها خبر دادند که در  
آزمایشگاه انستیتو پاستور یک  
«کک» آلوده بطاعون سه نفر را  
به طاعون مبتلا کرده است.  
البته این خبر ناراحتی هائی  
در مردم ایجاد نموده ولی باید  
دانست که انستیتوی مورد بحث  
هنوز موفق نشده کار مثبتی در مورد  
طاعون انجام دهد و اگر جنبشی  
از خودش نشان نمیداد و کسی را  
هم به طاعون مبتلا نمیکرد آیا  
مردم نمیگفتند این چه انستیتوی  
است که نه کور میکند و نه شفا  
میدهد!؟

نکته

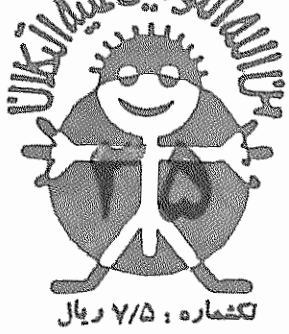
نکته های جالبی از اینور و آنور و همه ور پرده که  
منخصوص توفیق از حلقوم محافل سیاسی بزور منقاش  
بیرون کشیده شده.

نکته اول - بالاخره شرکت  
زائد اتوبوسرانی که همیشه در راه  
خدمت بخلق کمربسته آماده است  
تصمیم گرفت که نرخ اتوبوس ها  
را افزایش دهد و مردم را خود بخود  
به پیاده روی که یکی از اعمال  
پسندیده و یکی از ورزش های باستانی  
است عادت بدهد!  
محافل مطلع، این شجاعت  
بزرگ را که «آقا شجاع» بخرج  
داده ستوده اند و اظهار نظر کرده اند  
که سازمان لوله کشی و اداره برق  
هم بزودی از این اقدام گرانها؟!  
پیروی خواهند کرد و دست بکار  
بالا بردن نرخ آب و برق خواهند  
شد، چون در هر حال مقصود اصلی  
کله گنده های ما بالا بردن «سطح»  
است، حالاً میخواند سطح «زندگی»  
باشد میخواند سطح «هزینه زندگی»  
نکته دیگر - در هفته ای که  
گذشت مأمورین ضربت پلیس،  
سی نفر از جوانانی را که جلوی  
مدارس دخترانه مزاحم بودند  
دستگیر و بیکالتری ها جلب کردند.  
کا کاپیشنهاد می کند که بعد  
از بازجویی، بهر يك از جوانان  
مزاحم يك انگشت روغن نباتی  
بخوراند و آنها را آزاد کنند و  
مطمئن باشند که منبعدا گرمگس  
هم روی دماغشان بنشیند حال کیش  
کردن آنها نخواهند داشت!  
نکته دیگر - خبر رسیده  
حاکمی است که اینروزها بعالت  
تکمیل شدن ظرفیت گورستان های  
مگر آباد، امامزاده عبدالله و  
ابن بابویه، متصدیان مربوطه از  
دفن اموات خود داری می کنند.  
گفته میشود که برای جلوگیری  
از ازدحام مرده های محترم پایتخت  
قرار بر این شده که:  
اولاً- نامبردگان لااقل يك

هفته قبل از فوت مراتب را کتباً  
اطلاع دهند!  
ثانیاً - صاحب مرده ها، پیش  
از وقت داخل صف ایستاده و برای  
دفن اموات خود نمره بگیرند تا  
رفع هر گونه نگرانی بشود  
نکته دیگر - برخلاف انتظار  
کسانی که پیش بینی میکردند  
بزودی بین و کلای جوان مجلس  
شوری و شیوخ مجلس سنا اختلاف  
نظرو جنگ وجدال شروع خواهد  
شد، حتی بعد از انگولگی که  
و کلای مجلس به لایحه برقراری  
مستمری برای برادر مرحوم مهندس  
ملك عابدی کردند پیر مردهای  
استخواندار سنا کوچکتربین عکس-  
العملی نشان ندادند و اینموضوع  
یکبار دیگر ثابت کرد که «بهترین  
روغن ها، روغن نباتی است»!!  
نکته دیگر - اخیراً یکی از  
نمایندگان مجلس شوروا که مطلب  
قابل عرض نداشتی برای خالی نبودن  
عریضه پیشنهاد کرده است که  
شهرداری در میدانهای بزرگ شهر  
تعدادی ساعت نصب کند.  
بعقیده کا کا: با سابقه ذهنی  
که مردم تهران از ساعت های سردر  
شهرداری و میدان مخبرالدوله و  
عمارت پست و تلگراف دارند و  
یادشان هست که هرگز این ساعت ها  
میزان نبودند بهتر است بجای نصب  
ساعت، در یکی از میدانهای بزرگ  
شهر، يك عدد خرور ( البته نه  
خرور امریکائی چون ممکن است  
بیوقت بخواند!) ول کنند، دون  
و آتش را هم خود مردم خواهند  
داد!  
نکته دیگر - قابل عرض  
چیزی نیست، تا هفته آینده شما  
را به گرمای کرسی و سرمای  
مذاکرات بعضی ازو کلامی سپاریم!  
یا هو

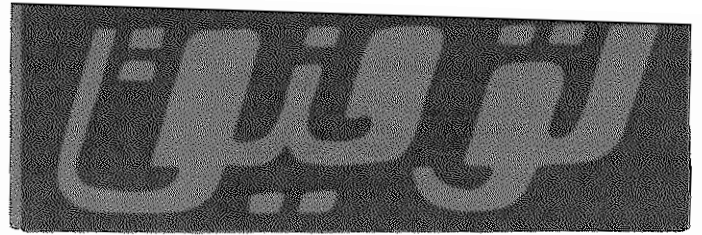


- این آجرها را از سر راه وردار بچین اون گوشه .  
- قربان صبر کنین اول صدرا عظم بیاد کلنگ بز نه... به!



# قاتل اصلی کندي

را گرفت! عكس قاتل اصلی كندی  
رادر صفحه ۳ ببینید .



شماره ۳۵ پنجشنبه ۱۴ آذر ۱۳۴۲ چهل و دومین سال

توفیق روزنامه است و مستقل و بیطرف و جمعیت بستگان ندارد، نقل و حرکت بر مطالب و مطالب را در جراید، له و بود و توین فریم هر روز ذکر آفد ممنوع است

«نرخ اتوبوس باید از ۲ ریال به ۳ ریال افزایش یابد و مردم باید هر جور هست از خرج روزانه خود بزنند و اضافه نرخ شرکت واحد را بپردازند.»

از مصاحبه آقا شجاع مدیر عامل شرکت واحد اتوبوس



لطیفی

«متصدی!» - بابا تو که هر روز يك قرون میدادی، امروز چرا دهشاهی میدی؟  
«مشری!» - نصفشو گذاشته‌ام واسه شرکت واحد!؟